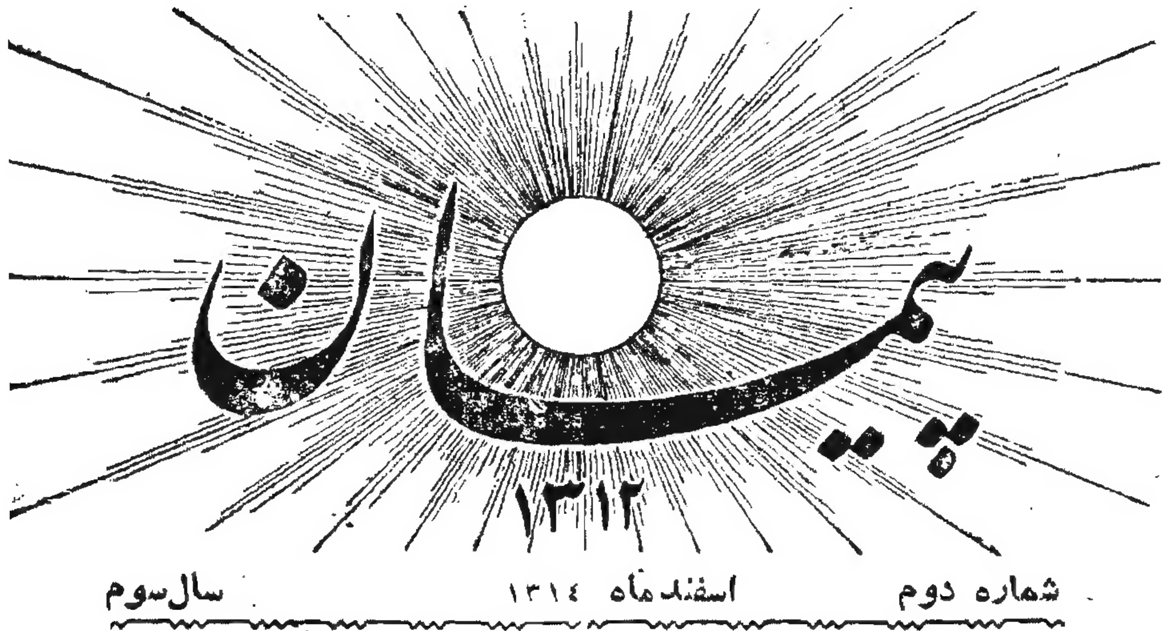

پیمان
پیمان سال سوم
شماره دوم

خدا باماست



شماره دوم — اسفند ماه ۱۳۱٤ — سال سوم

دارنده

کسروی تبریزی

جای اداره: خیابان شاهپور کوچه قاپوچی باشی

شرکت (مطبعهٔ طلوع) طهران

فهرست آنچه چاپ شده

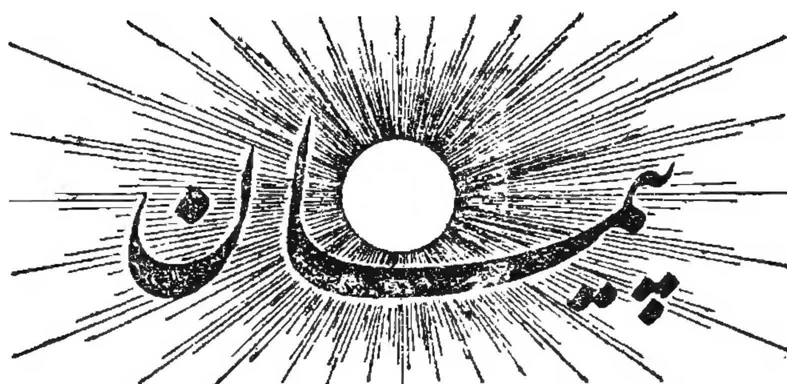
گفته های سودمند	صفحه ۶۵		
سال سوم پیمان (شعر)	«	۶۶	آقای گوهری
درپیرامون فلسفه یونانی	«	۶۷	« کسروی
بدآموزی و پاسخ آن (شعر)	«	۸٤	« صدیقی
راه رستگاری	«	۸۵	« کسروی
گواهی های دیگران	«	۸۹	
کافنامه	«	۹۱	آقای کسروی
پرسش و پاسخ	«	۹۹	
یادداشت های تاریخی	«	۱۰۵	آقای خانبهادر
در پیرامون گل	«	۱۱۵	
در پیرامون تاریخ آذربایجان	«	۱۱۷	
گزارش شرق وغرب	«	۱۱۹	آقای ر . سلطانزاده
تاریخ هیجده ساله آذربایجان (کتاب)			

آگاهی

تاریخ هیجده ساله آذربایجان که بخش یکم آن همراه شماره های سال دوم چاپ می شد جداگانه نیز چاپ شده جلدی هشت ریال در کتابخانه های طهران وخاور و خاقانی بفروش می رسد ـ در تبریز کتابخانه سروش واداره توزیع جراید ـ در رشت مغازه یك کلام



خدا با ماست



سال سوم اسفند ماه ۱۳۱٤ شماره دوم

گفته های سودمند

کسانیکه بکار توده بر میخیزند کوچکترین گناه را بر آنان نباید بخشود.

این بدترین زیانکاری‌است که کسیکه خدا آزادش آفریده خودرا بنده این وآن گرداند.

چنانکه توانگران باید ازدست بینوانان گیرند وتندرستان از تیمار رنجوران باز نایستند دانایان هم باید راهنمایی از دیگران دریغ نگویند.

کسانیکه راهی راچشم بسته می پویند چه‌شگفت که ناگهان‌چشم باز کرده خودرا درلجنزاری یابند.

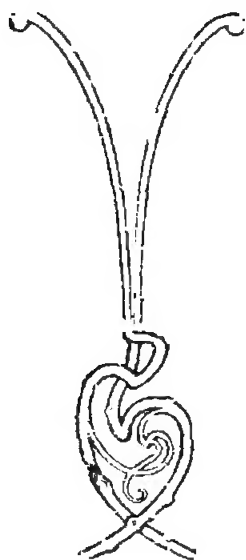
سخن راست را بسوگند چه نیاز ؟ !

سال سوم پیمان

آقای گوهری قصیده‌ای بنام آغاز سال سوم پیمان سروده و فرستادند ولی چون شعر های آقای هدایی پیش از آن رسیده بود در شمارهٔ یکم این شعرهارا چاپ نمودیم وبرای آنکه کوشش یا کدلانه آقای گوهری‌راارج شناخته وسپاس گزاریم اینک بیت‌هایی را از قصیده ایشان در اینجا می آوریم.

ده مژده سال سوم پیمان را — ای دل گروه پیرو قرآن را
باد صبا بجمع خردمندان — ده مژده سال سوم پیمان را
پیمان‌چه‌نامه‌ایست‌که‌هرسطرش — وجدیست تازه مردم ایران را
بردرد های توده نشانداد او — راه علاج و چاره و درمان را
گرنا کسی‌عناد کنداز‌جهل — بیمار گو بگوید هذیان را
امروز ظلم وجور روا داری — فرداجواب‌چون گویی یزدان‌را
مشت تومیشود فاج ورنجور — نادان مکوب آهن وسندان را
یکلحظه ده تمیزحق ازباطل — برخود مگیر سخت تو آسان را
آیین دلنشین بودش برهان — دیگرچه خواهی‌ازوی برهان‌را
خواهم‌من‌ازخدای جهان‌دایم — فیروز دارد موجد پیمان را

عباس گوهری



در پیرامون فلسفهٔ یونانی

کسانی می گویند: جهت اینکه شما فلسفه‌را نکوهش می کنید چیست؟ ... اگر علت بیهودگی آن میباشد علوم بیهوده فراوانست. چرا باصول نمی پردازید؟! چرا ازصرف و نحو با آن دور و درازی نکوهش نمیکنید؟! آیا چه فرق میانه فلسفه و کلام می باشد؟! چرا از این یکی بد نمی نویسید؟!.

اصول را کنون ده پانزده سال درس میخوانند و درحالتیکه آنرا مقدمه فقه می شمارند چه بسیار کسانی که عمر خودرا باآن سر نموده دیگر مجالی بخواندن اصل فقه پیدا نمی کنند. اگر هم پیدا کنند این به تجربه رسیده که اصولی فقیه نمی تواند بود.

قرنها دراسلام کسی نام اصول را نمی‌شنید و چنین علمی وجود نداشت سپس که پیداشد چند قاعده ای بیش نبود که کسانی در مقدمه فقه درس می گفتند. تاز مان مؤلف معالم نیز اصول علم جداگانه بشمار نمی رفته وازاین کتاب پیداست که اندازه توسعهٔ آن چه بوده. ولی اکنون ده برابر بلکه صدبرابر معالم‌را بچیزی نمیشمرند و گذشته ازچندین کتاب بزرگی که درس میخوانند سالها باید درپای درس خارج بنشینند تا بجائی برسند. این شگفت تر که رویش این علم روز افزون است تو گوئی درخت برومندی از یک خاک پر برکتی سربرآورده اینست که سال بسال بر کلفتی تنه و انبوهی شاخه ها می افزاید. کسانیکه سی سال پیش درس اصول خوانده اند اگر امروز بحوزه های درس

این‌علم گذری کنند چه‌بسا که خودرا بیگانه یابند و سخنانی که نشنیده بودند بگوششان بر بخورد . ان چیزهائی راکه اصول یاد میدهد در یافت هائیست که در نهاد هر کسی نهاده شده . توده مردم بی انکه نام « استصحاب » یا« اصل برائت »را بشناسند دررفتار و کردار خودهمواره آن هارا بکار می بندند .

کسیکه برادرش بشیراز رفته ودرآنجا نشیمن گرفته تاخود او آگاهی ندهد ازآنجا حرکت کرده ویاخدا نکرده خبرمرگش نرسد همیشه اورا زنده ودرشیراز خواهد دانست وکاغذبرای او بشیراز خواهد فرستاد وهرگز بگمان اینکه شاید مرده ویاازآنجا بیرون آمده اثری بار نخواهد کرد واین همانست که دراصول « استصحاب » میخوانند . دوتن روستائیکه بنزد کدخدا بیایندویکی دعوی‌طلب کند وآندیگری انکار نماید کدخدا ازمدعی دلیل خواهد خواست وچون اودلیلی نیاورد گوش بدعوی نداده آن کسرا آزادورها خواهد ساخت واین همانست که‌دراصول « اصل برائت » نام می‌دهند .

موضوع اینکه « آیا مقدمه واجب واجب‌است یانه » که اصولیان کشاکش دارند وچندین ماه آنرا موضوع درس میسازند توده مردم آن‌را بخوبی می‌شناسند و کشاکش هم ندارند . شمااگر بنائیرامزدور گیرید که پشت بامهارا گل اندود کند بنا میداند که باید کاه‌گل درست کند وهیچگاه برای اینکار مزد جداگانه خواستار نمیگردد (مگراو هم اصول خوانده وسرشت ساده خودرا ازدست هشته باشد) همین‌حالرا دارد داستان « اجتماع امر و نهی » ودیگر مانند های‌آن .

این حال اصول است که شما هواداری از آن نموده فلسفه را نکوهش می نمایید . آیا کدام یکی ازاین دو علم بیهوده‌تر میباشد ؟..

این گفتاریست که کسانی از هوا داران فلسفه با دارنده پیمان

رانده اند . می گوئیم : نکوهش های ما از فلسفه هرگز بنام هواداری از اصول نبوده . ما گواهی میدهیم انچه راکه شما در باره اصول می گویید راست است و ما آنرا (باحالیکه امروز دارد) جز تباه گردن عمر و فرسودن مغز نمی شماریم . چیزیکه هست ما درپیمان نمیخواهیم از علوم بیهوده گفتگو بداریم . اینکه از فلسفه دنبال می کنیم بجهت ارتباطیست که میانه آن و دین وخدا شناسی می باشد و ما میبینیم رخنه بزرگی را در بنیاد دین پدید می آورد . و چون همیشه آرزومندیم سخنی که میرانیم خوانندگان آن را درست دریابند وبد فهمی هایی در میانه نباشد از اینجهت میخواهیم بار دیگر موضوع فلسفه را دنبال نموده مقصود خودرا در این زمینه درست روشن گردانیم .

ماهمیشه میکوشیم اندیشه های پراکنده از دلهای ایرانیان سترده گردد و این نتیجه‌ایست که از آن همه کوششهای خود چشم داریم پس نباید کاری کنیم که گفته های خودمان مایه پراکنده اندیشی گردد از آن جهت تا گزیریم در این زمینه سخن را هرچه بازتر برانیم و موضوع را هرچه روشن تر سازیم .

نخست باید دانست « فلسفه » یا « فیلسوف » بمعنی های گوناگون بکار می رود . هر دو کلمه یونانیست و یونانیان کسی را فیلسوف مینامیدند که جهان را با چشم بیناتری بیند و در هرچیزی در بند راستین آن باشد . از جمله سقراط از این گونه فیلسوفان بوده . مارا نیز نکوهشی بر این گونه فلسفه یا فیلسوفان نیست و همواره آرزومندیم از این دانایان در جهان فراوان باشد .

چیزیکه هست فلسفه در نزد یونانیان در معنی نخستین خود نایستاده کم کم کار بجایی رسید که هر که یك اندیشه نوین پدید می آورد

و یا سخن شگفتی بر زبان می راند اورا نیز فیلسوف مینامیدند اگرچه اندیشه و سخن او فریبی بیش نبوده و جز پراکندگی اندیشه ها سودی نمی بخشیده . (۱)

اینك دلیلی یادنماییم : در همان زمان که سقراط را فیلسوف نامیده اند « زینون » نامی نیز این عنوان را پیدا کرده و او کسیست که انچه را که‌ما با چشم دیده و یا با گوش می شنویم انکار کرده و دلیلهای فریبکارانه برای آن یاد می نموده . مثلا کسیکه از این سرمیدان حرکت کرده با نسر می رود و ما با چشم می بینیم که جای خودرا تغییر داده و آواز اورا از انسر میدان با گوش می شنویم و اگر با دست جستجو کنیم می بینیم که جای نخستین تهی شده و اورا در جایگاه دومین می یابیم آقای زینون همه این دریافت های آشکار را کنار نهاده با زور فریبکاری نشان میدهد که حرکتی روی نداده و آن کس در همان جای پیشین هست که هست . چنین میگوید : مسافتی که میان آن‌سر میدان و این سر آن می باشد ما می توانیم آن را دو بخش کنیم . نیز هریك بخشیر ااز ایندو می توانیم دوباره بخش کنیم وبدینسان پیاپی پیش برویم . پس این مسافت بخشهای بیشمار دارد و آن کس که حرکت کرده بایستی انهمه بخشهارا بپیماید . درحالیکه برای پیمودن بخشهای بیشمار مدت بیشمار می باید پس اینست که آن کس حرکت نکرده .

آیا چنین سخنی راجز فریبکاری ودست انداختن نام دیگری میتوان داد ؟ ! اگر ما از دریافت هـای آشکار خود چشم بپوشیم و بدیدن و شنیدن‌ومانند اینها اثری بارنکنیم کار زندگانی بکجا خواهد انجامید ؟!

---

(۱) امروز در ایران هم هر سخنی که معنای روشنی نداشت و شنوندگان نفهمیدند آن را فلسفه می خوانند .

اگر ما خرده بفلسفه یونان بگیریم باید چندین جلد کتاب بپردازیم دراینجا تنها بچند جمله بسنده می کنیم :

۱ ـ امروز هرعلمی موضوعی برای خود دارد اینست علمای آن علم اگر عقیده‌شان هم یکی نباشد باری موضوعشان یکی خواهد بود. ولی فلسفه یونان پاك بی موضوع بوده واینست هر کس ازدردیگری درآمده وسخنان دیگری میرانده . اگر مثلی برای این بخواهیم باید گفت در دشت پهناوری صدها کسان پراکنده شده هر کس سرخود بکاری می پردازد : یکی زمین‌را شخم میکند. دیگری چاه می کند . سومی آوازمیخواند. چهارمی مرغ شکار می نماید . پنجمی بورزش می‌پردازد. همچنان دیگران که کمتر یکی را ارتباطی با دیگران در میان میباشد .

از آنسوی هریکی از ایشان بهر رشته ای که خواسته پرداخته واین خود خطای دیگری میباشد . آن کسیکه منطق را باآن خشکی و بیهودگی بنیاد نهاده هم آن کس گفتگو ازسیاست وخانه‌داری وکار زندگی می نماید واین بدان می ماند که لولهنك ساز از طبابت نیز دم زند وبه پیشوائی توده هم برخیزد .

۲ ـ دراندیشه‌های خود بجستجو یاآزمایش یادلیل دیگری کمتر پابندی نموده بیشتر بگمان وپندار بسنده کرده‌اندا ینست آنچه راکه یکی میرشته دیگری آنرابشم میساخته. پاره ازموضوعها نیزقرنها مایه گمراهی مردم بوده تابی پا یکی آن بدست آمده .

۳ ـ در این اندیشه های خود دربند سود وزیان توده نبوده بیشتر ایشان زیانها نیز بجهان رسانیده اند .

همین بس که دیوگنیس (دیوجانس) وتیمون ومانند های اینان از میان ایشان پدید آمده . دیوگنیس دست از کار و زندگی برداشته

وچنانکه می نویسند در یك خمی روز می گذاشت . اگر همه مردم دراین رفتار پیرو اومیشدندآیا کار جهان بکجامی انجامید ؟ ! تیمون تنها زیسته وهمیشه گنزند وبدبختی برای مردم آرزو میکرده وازرنج دیگران لذت می برده . می گویند : روزی میانه انبوه مردم برخاسته نطق آغاز کرد . مردم درشگفت شدند که آیاچه خواهد گفت وچه رویداده که اوبمیانه آدمیان درآمده وچون گوش دادند چنین گفت : « ای مردم آتن ! من آن تکه زمینی که دارم ودرآنجا درخت انجیری هست چون همیشه کسانیکه خودکشی می کنند خویشتن را از آن درخت می آویزند اینك خبر میدهم که میخواهم در آنجا خانه ای بسازم وآن درخت راخواهم برید پس هر کس که دراندیشه خودکشی است تادرخت رانبریده‌ام آن کار را بکند ! » این مرد برروی سنك گورخودشعری راداده کنده بودند که‌مضمونش این‌میباشد : « من که در اینجا می خوابم نام مرا نپرس من برتو نفرین می فرستم هر که خواهی باش »

یونانیان اینها را مایه سر فرازی خود شمرده نام هایشان را در کتابها نگه داشته اند ولی ما می دانیم که جز مایه سر شکستگی نبوده اند ! بمانند اپیکوریان و دیگران که هر کسی داستان ایشان را می داند !

هنگامی که این فیلسوفان در یونان فراوان بوده‌اند یونانیان به سوی پستی وزبونی می‌شتافته اند . ودوره های آزادی و سرافرازی را بپایان رسانیده روی بیندگی وزیردستی داشته‌اند . این خود دلیل دیگر است که این فلسفه چیز چندان ستوده‌ای نیست وجز زیان سودی ازآن دردست نخواهد بود .

الکساندر پسر فیلیپوس شاگرد ارسطو وخود یکی ازبهره یافتگان

فلسفه یونانی بوده . زمانه بااو ساخته آن همه چیرگی و بزرگی باو بخشید که بکمتر کسی بخشیده . بگویید : کدام سودی را بجهان رسانید و کدام کار نیك را از خود درگیتی یادگار نهاد ؟ ! از پاره نکو خوبی های او ناآگاه نیستم ولی بدیهایش را نیز میدانم که بیشتر از نیکیهایش بوده !

یکی از یادکارهای مهم فلسفه یونان علم منطق است که آغاز آنرا ارسطو نموده . این علم همان حال رادارد که شما اصول رامی ستایید زیرا آنچه را که دراین علم یاد میدهند توده مردم بخودی خود آنرا می فهمند وبهنگام خود بکار می برند . در بازار بزاز بشاگرد خود میگوید : « این آقاهمسایه ماست باو ارزان حساب کن »(۱) آیا این برهان قیاسی نیست ؟ ! خریدار ببقال می گوید : « اگر ارزان میدادی می خریدم » . آیا این قیاس استثنایی نیست ؟ ! شعرا با همه بی پروایی بدلیل و منطق گفته های ایشان پر از قیاس منطقی می باشد : « بماه ماندی اگر بودیش دوزلف سیاه » یا « تو پادشاه جهانی تو را جهان باید » .

آنکه در منطق می گویند : « عکس موجبه کلیه کلی نمی آید » مردم آنرا باساده ترین عبارتیکه برهان‌را نیز همراه دارد میفهمانند. بدینسان : « هر گردو گرد است ولی هر گرده گردو نیست » . حد و رسم وجنس ونوع وکلی وجزیی لاضروریه ولادائمیه ومانندهای این

(۱) اگر اینان بدستور منطق ارسطو گفتگو میکردند بایستی بجای این يك جمله سبك و ساده بگویند : « این آقا همسایه ماست وبهر همسایه باید ارزان حساب کرد پس این آقا باید ارزان حساب کرد » سنجش این دوجمله با هم بهترین راه است که فرق منطق خدا دادی که در نهاد هر کسی نهاده با منطق ساختگی یونانی دریافته شود .

که شاید ملیونها عمر را غارت کرده‌اند کوچکترین سودی را برای زندگی ندارند وهرگز کسی درعمر خود نیازی باین پندارها و نام گزاریها نخواهد داشت .

منطق را خودشان «ترزو» نام میدهند واز اینجا می توان اندازه ارزش و سود آن را بدست آورد . ترازو بهنگامی بدرد میخورد که کالایی باشد وخریداری برای آن پیداشود . وگرنه بتنهائی بهیچ دردی نخواهد خورد . کسانیکه عمر بامنطق تباه می‌سازند درست بدان میمانند که بازرگانی سراسر سرمایه خودرا صرف نموده یك ترازوی بسیار بزرگی ازچندین خروار آهن بسازد وآن را دریك حجره خشك و تهی نصب نموده وخویشتن در پشت آن بنشیند وهمواره بخود نازد که من هم بازرگانی هستم .

بیهوده نمی گویم منطق عمررا هدر میسازد . هر کسی که شرح مطالع را دیده می‌داند خواندن آن کتاب بافرسودگی مغز توام میباشد واز خواننده‌ٔ آن امیدهیچ گونه‌فهم‌وهوشی نمی توان داشت . ازآنسوی از خود منطق نیز هیچ گونه سودی بر نمی خیزد و سراسر بی‌هوده کاریست . اگر زندگانی سراسر شوخی و بازی بود زیانی نداشت کسانی هم عمر خودرا بااین گونه بازی بسر دهند . افسوس که زندگی شوخی نیست ومارا بیش ازهرچیزی هوش ومغز آسوده و درست در بایست می‌باشد .

اگر کسانی خودرا نیازمند نامگزاریهای منطق (اصطلاحات) دانند تنهابه کتاب کبرای فارسی که در دوسه‌درس‌می‌توان بپایان رسانید بسنده نمایند . چنانکه درباره اصول نیز جزیك کتاب بسیار کوچکی باندازه همان کبری نیاز درکار نمی باشد .

(***)

میدان سخن را تنگتر سازیم : نکوهش ما از فلسفه بیشتر از جهت گفتگوهائیست که درباره آفریدگار وچگونگی آفرینش درآن کرده می‌شود از قبیل داستان عقول عشره وموضوع حدوث وقدم و اینکه آیا علم‌خدا حضوری یاحصولیست ومانند اینها . یکرشته سخنان بیمایه و بی‌پایه ای که از افلاطون و دیگران سرزده بی آنکه دلیلی همراه خود داشته باشد کسانی آنهارا حجت می گیرند وسالها مغزهای خودرا می فرسایند .

اینان خودشان گمراه وتباهگارند وهریك صدها کس دیگر رانیز گمراه وتباهگار می گردانند از اینجاست که ما ناگزیریم ایشان را نکوهش نمائیم و گمراهی آنان را نزد همه کس‌روشن گردانیم وبرای آنکه مقصود خودرا درست باز نمائیم باید مقدمه‌هائی یاد کنیم .

نخست : تنها راهی که مابشناختن خدا داریم اینجهانست وبس. اینکه کسانی دم‌از عشق و اشراق و کشف و شهود زده‌اند جزلافهای بیپا و بیجائی نمی‌توانندبود . خرد ازاین لافها بیزاراست . مااینجهان‌رادیده و سنجیده چیزهائی‌رادرمی یابیم و بس . راه دیگری هرگز بروی کسی باز نیست.

دوم : دلالت هرچیزی پایانی دارد که باید ازآن پایان نگذشت . شما اگر دربیابان جای پائی‌را بینید خواهید دریافت آدمی زاده‌ای ازآنجا گذشته وازاندازه پا خواهید دانست خردسال یاسالخورد بوده . شاید هم بدانید که‌می دویده یاآرام راه‌می‌رفته . ولی‌هرگز نخواهید دریافت آن کس مرد یازن بوده فارسی یا عربی سخن می گفته . برای چه از آنجا می گذشته . اگر بخواهید ازیك نشان پااین‌چیزهارا نیز دریابید رشته خردرا ازدست هشته اید .

کسی هرگاه دودی‌را ازدور به بیند خواهد دانست آتشی‌درآنجا روشن میباشد وازانبوهی دود خواهد دریافت آتش بزرگی درکاراست لیکن هیچگاه نخواهد دانست آن‌را که روشن نموده وچه مقصودی‌را ازآن‌دارد . واگر دراین بارها باندیشه‌پرداخت‌واز یکدودی‌آگاهی های‌دور ودرازی را جست نادانی خودرا نشان خواهد داد .

درباره اینجهان نیز مادر می‌یابیم آفریدکاری آن‌را آفریده واین آفریدگار یگانه ودانا وتوانا و بی‌نیاز و جاویدانست ورشته‌کار ها در دست اوست . ولی بیش‌ازاین چه‌در می‌یابیم تابرسیم باینکه آیا علم‌خدا حصولیست‌یاحضوری‌یابرسیم بچگونگی آفرینش وافسانه هائی از آن برائیم ؟ ! اینکه دانشمندان یونان گزافه بافیها در همین زمینه نموده اند آیا مابیجا می کنیم زبان بنکوهش آنان باز میداریم ؟ !

آیازشتی ندارد‌یك‌فیلسوفی بپایی پندار بافیها نماید؟ ! آیا گزافه‌ای درشت‌تر وزشت‌تر ازافسانه « عقول‌عشره » چه باشد ؟ ! موضوع «مثل» که‌افلاطون ازپندار خود بیرون‌ریخته‌آیا کدام‌دلیل کوچکی بردرستی آن‌یاد نموده ؟ ! آیا پستی نیست که یکی که دردوهزار وسیصد سال پیش گزافه هائی بافته کسانی امروز مغز های خود را از بهر آن فرسوده گردانند ؟ !

وآنگاه هرجستجوئی یا گفتگوئی باید ازبهر سودی باشد . آیا این‌جستجوها چه‌سودی ازآن دردست خواهد بود ؟ ! گیرم که‌دانستید علم خدا حضوریست نه حصولی آیا چه گرهی از کار زندگانی‌تان بازخواهد شد ؟ !

بارها گفته‌ایم آدمیان این‌درنهادخوددارند که‌بی‌پندارهای بیجاروند واین کارسرایا زیان می‌باشد زیرا از کارزندگی‌باز میمانند . زندگی

بیابان بیمنا کیست که باید شاهراهی در آن بدست آورد و بارخود را بمنزل رساند ولی آدمیان چون سر خود باشند باینسو و آنسو میپیچند و پراکنده گردیده ازشاهراه بازمی مانند .

کسی اگر نیکی میخواهد باید کاری کند که مردم را از پراکندگی و سرگشتگی باز دارد نه اینکه با گزافهای بی پایی سرگشتگی و پراکندگی را هرچه بیشتر گرداند .

کسانی می گویند : باید پی هر دانشی رفت . من هرگاه که این سخن را می شنوم بیاد آنمردی میافتم که می پرسید : « آیا کلاغها خواب می بینند ؟ » و بر سر این پرسش بیخردانه با این و آن پیکار و پرخاش می کرد !

بسیار خوب ! باید پی هر دانشی رفت ! ولی راهش چیست ؟ ! آیا از کوره راه پندار میتوان دانش بدست آورد ؟ ! آیا این پی دانش رفتن است که گزافهایی را ازخود ببافید ومیانه مردم پراکنده سازید ومایه گمراهی وتباهکاری آنان گردید ؟ !

درباره کتابها میخوانید اخوان‌الصفا چون فلسفه را دنبال مینمودند ازترس مسلمانان نهانی بآن کار می پرداختند وکتابهای خود را نیز نهانی نوشته بی نام نشر کرده اند . شاید این روضه خوانی دل شما را بدرد آورد . چه دانید که آن فلسفه که اخوان‌الصفا دنبال می نمودند جز یکرشته پندارهای بیهوده نبوده .

فلسفه یونان درزمان مأمون عباسی میانه مسلمانان رواج گرفت و خود آن خلیفه هوا دارش بود . ولی دیری نگذشت دیدند کسانیکه بآن میپردازند بیکرشته سخنان پریشان وآشفته زبان باز می کنند . ازآنسوی بیشتر ایشان رشته مردمی را از دست هشته بهرزشت کاری

گستاخی مینمایند . این بود مسلمانان بدشمنی فلسفه برخاستند و کسانی راکه بآن می پرداختند دنبال نمودند .

کسانیکه هواداری ازاخوان‌الصفامیکنند کتابهای ایشان راکه در دست هست گرفته بخوانند . زشتی همین بس که اینان ازفلسفه بدترین نابکاری را نتیجه می گیرند وچنین نابکاری رایك کار نیکی می ستایند . اینان اگر مردان بد کاره و نابکاری نبودند فلسفه را با نابکاری چه پیوستگی درمیانست ؟ ! تفو برچنین بدنهادان تفو ! چنین کتابهایی را باید آتش زد ونشانی ازآنها باز نگزاشت .

***

آنچه مشت فلسفه یونانی راباز می کند بخش طبیعیات آن میباشد . چه آنان درباره آسمان و زمین و چیزها نیز بیکار ننشسته پندار بافیها کرده اند : زمین مرکز گیتی می باشد . گرد آنرا چهار گره از خاك وآب وباد وآتش فرا گرفته پس ازآن نه فلك همچون پوستهای پیاز تو هم فرو رفته چنانکه پشت هر فلك پایینی باشکم فلك‌بالاتر بهم می‌ساید . درهر فلکی یك ستاره گردنده‌جا گرفته درفلك هشتم ستاره های‌دیگر میخکوب شده‌اند . فلك نهم ساده‌است وهیچ ستاره‌ای ندارد .

کنون ازدانشمندان‌علم هیئت بپرسید ارزش این پندارها چیست؟..
داستان نه فلك که برای نظم گردش ستاره‌ها می‌انگاشتند بماند آیا برای « کره آتش » چه عذری داشتند ؟ ! کسانیکه در گزاف گویی تا این اندازه گستاخ بودند چه ارجی بگفته‌های آنان درباره رازآفرینش میتوان پنداشت ؟ !

اگر طبیبی را ببینیم تب را درتن بیمار نمی فهمد وآماسی راکه‌در سروروی لوست فربهی می انگارد چگونه میتوان گفته های اورا در باره دردهای نهانی باور نمود ؟ !

افسانه « عقول عشره » که هزار ها سال یکی از موضوعهای مهم بوده ودر کتابها آن را باآب وتاب بسیاری شرح داده اند یك پایه آن همان فلکهای نه گانه پنداری بوده . این شگفت‌تر که امروز که آن فلکها ازمیان برخاسته ودروغ بودن آنها را هر کسی دانسته هنوز هم هزاران کسان مغز های خودرا باآن افسانه آکنده دارند وهر زمان که گوش شنوایی پیدا کنند ازسرودن آن خودداری نخواهند نمود. دریغا ازنادانی !

« خدا نمی توانست جز خرد چیزی بیافریند این بود خرد یکم‌را آفرید واو خرد دوم رابافلك یکم پدید آورد . این نیز خرد سوم‌را بافلك دوم بیرون داد . بدینسان تاده خرد ونه فلك آفریده گردید ...» خدا راسپاس که‌رسوا شدیدو کوس رسوایی‌تان برسر بازارها زده‌شد .

یك آهنگر روستایی چشمش بآیروپلانی میافتد که پریدن و گردیدن آنرا می بیند . شبانه بگوشه ای خزیده میخواهد با آن مایه بسیار کمی که از صنعت دارد وبدستیاری ابزار هایی که برای ساختن بیل وکلنك وداس بکار میبرد یك آیروپلانی بسازد واگر نساخت باری راه ساختن آنرا بااندیشه دریابد و گذشته از خویشتن بدیگران نیز یاد دهد .

این استاد آهنگر مایه ای که از علم دارد بیش از این نیست که‌میداندآهن درآتش نرم‌میشودومیتوان‌آنرابهر شکلی‌انداخت . ابزار های فنی که بکارمیبرد دم و کوره وسندان وکلبتین وچکوچ است . از آنسوی آیروپلان‌ساز برای پدیدآوردن یك آیروپلان وراه انداختن آن یکرشته قاعده های مهم فنی را منظور نموده وصد ابزار شگفتی رابکار انداخته واینها چیزهاییست که استاد آهنگر نامش راهم نشنیده پس چگونه اومیتواند بزور انگارو پندار چگونگی آیروپلان سازی

را بداند ؟ ! آیا نه اینست که هر فرضی که نماید خطا بلکه مایهٔ ریشخند خواهد بود وجز رسوایی نتیجه نخواهد داد ؟ !

اگر این روستایی رسواست رسواتر ازو آن نادانانیند که با اندك سرمایهٔ آگاهی که دارند بشناختن آغاز آفرینش می کوشند و از پیش خود گزافه ها بلکه افسانه ها می بافند. ما این کسان راجز یك مشت نادان نمیتوانیم شناخت گو که نام دانا بروی خود دارند.

مردی از آنانکه عمر بافلسفه بسر داده روزی بامن چنین میگفت: « فلسفه علم بحقایق اشیاء است فی المثل اگر عالم معدوم شود فیلسوف میتواند عالم دیگری نظیر آن بوجود آورد » ازاین سخن من بیاد آن داستانی افتادم که دربیست وسی سال پیش که تازه اتومبیل وآیروپلان فراوان شده بود مردی مدعی میشود ماشینی خواهد ساخت که دردشت همچون اتومبیل بوده و چون بکوهستان میرسد آیروپلان گردد و هرگاه بدریا رسید صورت کشتی بخود گیرد. مدتها این گزافه را میراند گویا در خانه هم با آهن پاره هایی آزمایش مینموده. پس از دیری ازو می پرسند: پس آن ماشین چه شد ؟ . می گوید: ساخته ام و همه چیزش درست شده. تنها یك عیبکی پیدا کرده و آن اینکه « حرکت نمیکند ».

آقای فیلسوف هم جهان دیگری میسازد ولی تنها درپندار خویش ! جهانی که درخور اندیشه کج خود باشد. کسانیکه بکوچکترین کار زندگی شایستگی ندارند ببینید چه پندارهایی درمغزخود جا داده اند !

نه پندارید که دانش پژوهی رانکوهش مینماییم ونمیخواهیم کسانی راز جهان را جستجو نمایند. مارا بردانش پژوهی نکوهش نیست. می گوییم: جستجو را ازراهش کنید وهرانچه راه ندارد در باره آن

بخاموشی گرایید وازپندار خود افسانه‌ها بیرون ندهید .

می گوییم : اگر پادارید وراه روشنی پیدا کرده‌اید تامیتوانید پیش روید ! ولی هرگز باپای لنك در تاریکی ندوید ! براسب کور پندار نشسته دربرتــگاه متازید !

هرکاوش وجستجویی که بنیادآن آزمایش وسنجش باشد مارابرآن ایرادی نیست. داروین انکلیسی چون بنیادکارخودرا برآزمایش وسنجش نهاده ما اگرهم برپاره سخنانش خرده بگیریم برکارش ایرادی نداریم. ولی کسانیکه مایه کارشان پندار وگزافه بافیست ودر زمینه خدا وآغاز آفرینش بانبودن هیچ راهی گفتگوها میرانند برایشان صد نکوهش داریم وجز یك مشت بیخردشان نمی شماریم .

کسانی نام حکمت را شنیده می پندارند راستی راعلم مهمی میباشد. چه دانند که یکرشته ازپوسیده ترین پندارها زیراین نام گرد آمده.

بدبخت آن جوانانی که باشوق بسیار بحوزه های درس می شتابند وپس ازسالها عمر هدر کردن جز یکرشته عبارتها ازکلی وجزیی و جوهر وعرض ونوع جنس ووجود وماهیت ودور وتسلسل وحدوث و قدم ومانند اینها دردست نخواهند داشت وازاین عبارتها هرگز دانشی بدست نیاید وجز تیرگی مغز نفزاید !

همیشه صدها کسان لاف حکمت زده چنین وامی نمودند که دانش فراوانی اندوخته دارند واگر روزی نیاز افتد « اثبات صانع » راباد لیل های دندانشکن میتوانند . پس امروز که سیل بیدینی ازاروپا برخاسته کجایند آنان ؟ ! کجایند تابیرون جهند وکاری انجام دهند ؟ !

ولی اینان باآن زبان گنك کاری نخواهند توانست . آن عبارتهای شوم که اینان دارند گرهی ازکارنخواهد گشود. همان بهترکه بخاموشی گرایند وآبروی خود ودیگران رانریزند .

من بارها از فلسفه آموزان پرسیده‌ام سود فلسفه چیست ؟ گفته‌اند : «اثبات صانع» . میگوییم: شما اگر بیدینی را پیدا کنید که خدا را انکار دارد و بخواهید از راه فلسفه خدا را باو ثابت کنید باید اورا قانع نمایید هشت نه سال درمدرسه درس فلسفه بخواند تا آنزمان زبان شمارا بفهمد .

آیا ازاین راه میتوان بجایی رسید ؟! آیا ناروا نیست که خدا را که هر پیر زن روستایی می شناسد شما پس از سالها درس خواندن بشناسید ؟! چنانکه در جای دیگری گفته ایم آیا اینکار درست مانند آن نیست که کسی در را گزارده بانردبان ازراه پشت بام بخانه درآید ؟!

* * *

ما میدانیم کسانیکه بفلسفه پرداخته عمر در آن راه تباه کرده اند از این گفته های ما رنجیده خواهند بود و چه بسا که پاره دوستان گرامی این رنجش را پیدا کنند . چیزیکه هست ما نمیتوانیم پاس خوشنودی این وآن ازسخن خود باز مانیم ما جز خوشنودی خدا دربند چیزی نمی توانیم بود .

این فلسفه همواره تکیه گاه بد آموزان ومردم فریبان بوده و رخنه در بنیاد خرد انداخته . اینهمه کیشهای ناروا سر چشمه بیشتر آنها همین فلسفه می باشد . چگونه می توانیم زبان از نکوهش آن باز داریم ؟!

چه بهتر که آنان حقشناسی نمایند و گفتهای مارا با همه ناگواری برخود هموار سازند وآن پندار های بیهوده را بیش از این دنبال نکنند . واینکه سالها رنج برده اند خوشبختانه نتیجه بسیار سودمندی را از آن میتوانند برداشت . بدینسان که چون فلسفه یونانی را از نزدیک شناخته و بیهودگی و بیپایگی آن را از روی سنجش و بینش در

یافته اند پاك دلانه بر گفتهای ما گواهی دهند و از آنسوی دامن مردانگی بکمر زده انچه را از پوچی و بیمغزی این کارگاه کهن می شناسند با زبان ساده بمردم باز نمایند و جوانان نا آزموده را که ندانسته آن را دنبال میکنند و عمر گرانمایه در آنراه تباه می سازند ازچگونگی آگاه گردانند وازیك گرفتاری بزرگی بازشان دارند این کوششی است که مزد آنرا ازخدا دریابند .

کسیکه کوره راهی را ناشناخته پیش می گیرد و در بیابان گمراهی سرگردانشده صدرنج میبرد تاخودرا ازآن سرگشتگی رهامیگرداند چنین کسی اگر خواستار است سودی از رنج خود در دست کند چه بهتر که بکوشد ودیگرانرا اززیان آنراه آگاه گرداند وراهروانرا از آسیبی که خوداو دچار گردیده ایمن سازد . بدینسان سود بزرگی را ازآن گمراهی خود برداشته و مزد بسزایی را بر آن کوشش های خود خواهد دریافت .

ولی اگر آن گمراهی را بروی خود نیاورد وآنچه را از آن کوره راه شناخته پوشیده بدارد بلکه ستایشهایی از آن رانده مایهٔ گمراهی و گرفتاری صد ها کسان دیگر گردد چنین کسی بدترین زیانکارخواهدبود گذشتهازرنجهایی که برده گناهبزرگی رانیزبگردن خواهد داشت .

جوانانی که دست از آسایش و زندگی برداشته در کنج مدرسه بآرزوی دانش پژوهی با نان تهی میسازند کسانیکه مایه تباهیعمرایشان می گردند خدا هرگز بر ایشان نخواهد بخشود .

مگر کسانی باین گفته های ما نگروند و بی پایگی و بیهودگی فلسفه یونانرا از ما نپذیرند . برایشانست کهقلمبرداشته آنچهمیخواهند

بنویسند ! یکایك بنویسند یا دست بهم داده یکجا بنویسند ! بنویسند تا بدانیم چه‌می گویند !

ما پشت بیاری خدا داده و این را گواه فیروزی و رستگاری خود میشماریم که هرچه می گوییم‌راست‌است وخرد آنرا براست میدارد. کسانیکه این‌را نمی‌پذیرند اینك میدان‌آزمایش بروی ایشان‌بازاست.

کسروی تبریزی

(بد آموزی و پاسخ ان)

از درس وعلوم . جمله بگریزی به   و اندر سر زلف دلبر آویزی به
زان پیش که روزگارم‌خونت‌ریزد ،   تو خون قنینه در قدح ریزی به

ناشناس

پاسخ :

بااهل و کتاب و درس آمیزی به   بر حبل متین دانش آویزی به
بگریز ازآنمرد بدآموز که گفت :   (از درس وعلوم جمله‌بگریزی به)

***

هر گه که‌طلوع صبح‌ازرق‌باشد :   باید که بکف،جام مروق باشد .
گوینددرافواه که:«حق،تلخ‌بود»   باید بهمه‌حال، که می ، حق‌باشد

ناشناس

پاسخ :

این مرد گرچه در این ترانه صنعت « حسن تعلیل » بکار برده‌ولی بیك غلط منطقی‌مرتکب شده است باید گفت : «الحق مرلاالمر حق» بعبارت دیگر : هر گردو گرداست . نه هر گرد ، گردو .

چون شرهم‌ازشراب ،مشتق باشد: می ، شربود گو که مروق‌باشد.
تلخی شود از دلیل حقانیت   میباید : زهر مارهم ، حق باشد !

تبریز صدیقی

خدا را با کسی پیوستگی نیست .

این جهـان و هرچه در آن می بینیم آفریدهٔ خداست و هر گز آفریده‌ای راباخدا پیوستـگی نیست . عیسی و پیغمبروامام علی هر یکی آفریده‌ای همچون دیگرآفریدگان بودند واینکه کسانی میانه آنان باخدا پیوستـگی پنداشته‌اند خرد ازکار ایشان بیزاراست .

هرچه دراینجهان می بینیم اختیار خودرا ندارد و ازاینجا پی میبریم خداوندی اختیار همه کس وهرچیزدردست اوست . پس چگونه میتوانیم کسی را ازاینجهان بخدایی باور نماییم؟! آیا آن کسی راچه جدایی از دیگرانست که از رده آفریدگان بیرون برده بپایهٔ آفریدگارش برسانیم ؟! ما هرگاه بباغی درآییم ودرختهایی را درآنجا دیده دریابیم که باغبانی آنها راکاشته وبالا آورده آیا میتوانیم یکی ازدرختها را آن باغبان بیانگاریم ؟!

کسی را درکار های خدا دستی نیست .

کارهای جهان همه در دست خداست وهرگز کسی را در آنها دستی نیست . خداست کهمی آفریند وروزی می دهدوفیروزی می بخشد و تندرستی میدهد و نابود می گرداند . این خود بت پرستی وخدا ناشناسیست که کسانی این کار ها را ازدیگری بشناسند .

گیتی چون کارخانه ایست که هر چرخی از آن بجای خود همی چرخد ودمی ازکار باز نمی‌ماند . ولی همواره دست خداوندکار خانه نمایانست وجز او هیچ کسی را دستی درمیانه نمی باشد .

جهانیان در نزد خدا یکسانند و تنها از راه نیکوکاریست که کسی

برتری می تواند یافت . هر کس درجه نیکو کارتر بخدا نزدیکتر میباشد

جز بخدا نیایش و نماز نشاید (۱)

شرط یگانه پرستی است که جز بخدای یگانه نیایش نکنید و جز باو نماز نبرید . این از خدا برگشتن است که کسی نیایش و نماز بر دیگران روا دارد و آنان را انباز خدا گرداند .

پیغمبران که برگزیدگان خدایند کسانی می پندارند دست در کار های خدا دارند . هم کسانی نیایش و نماز برایشان روا میدارند . دین ازاین نادانیها بیزار است. پیغمبران هر یکی آفریده ای همچون دیگران می باشد و جز فرستادگی از خدا هیچ گونه برتری ندارد. این خود ستیزگی با پیغمبران است که کسانی بر آنان جایگاه دیگری پندارند و یا نماز و پرستش روا شمارند .

خدا را چنانکه می باید نمی توانیم شناخت .

ما خدارا ازراه دیدن و سنجیدن اینجهان می شناسیم واین در می یابیم که یگانه و توانا و دانا و بی نیاز است . هم از دیدن سامان و آراستگی جهان می دانیم خدا آنرا بیهوده نیافریده . بیش از این راهی بسوی شناسایی خدا نداریم .

نیز ما نمیتوانیم در یافت خدا این گیتی راچگونه آفریده وهرگز نباید در این زمینه ها بکاوش و اندیشه پردازیم .

کسانی که در این زمینه ها بکاوش می پردازند کورانی را می مانند که با دیده های نابینا بشناختن سیاه و سفید بکوشند و برسر آن باهم بکشاکش بر خیزند. یالنگانی راکه باپای شکسته در پرتگاهها دویدن گیرند و بر یکدیگر پیشی بخواهند .

(۱) نیایش : پرستش و نماز : سجده

اگر یك آهنگر روستایی ازدیدن آیروپلان پی براز ساختن آن ببرد آدمیان نیز میتوانند راز آغاز آفرینش را دریابند .
خدا بزرگتر ازآنست که آدمیان اورا چنانکه هست بشناسند واین از خدا شناسیست که آفریدگان سپر بیاندازند ودرماندگی ازخود نمایند . دراین باره دانا وکانایکیست .
این خود بنیاد دین است که کسانی ازاین اندازه پا بیرون نگزارند وخودشانودیگرانراآواره نگردانند . اینهمه گمراهیهادرجهان مایهٔ همه آنها اندازه ناشناسی وخیره سری میباشد که کسانی نموده ودرباره چگونگی آفریدگار و آغاز آفرینش گزافه ها بیرون ریخته اند . این نادانی را برآنان نباید بخشود .

خدا شناسی تنها باگفتار نیست

کسانیکه خدارا می شناسند باید چنان زیند کهخدامیخواهد . جهان را ازآنهمه بشناسند . نه تنها دربند آسایش خود بلکه دربند آسایش همگانباشند . بناتوانان و بینوایان دستگیری دریغ نگویند . از آز دوری جویند . هرگز دروغ نگویند . از نادرستی گریزان باشند . ستم راآسیبزندگی بشناسند . ستم نکنند ستم برنتابند بر ستمکر نبخشایند .
با این کردار هاست که میتوان اندازه خدا شناسی کسی را بدست آورد . هرآنکه میخواهد بخدا نزدیکتر گردد واز دیگران پیشتر افتد همان دراین زمینهاست که میتوان آن نزدیکی وپیشی رابدستآورد
کسانیکه خدا شناسی را تنها برسر زبان دارند و به گفتهای بیجا بر دیگران برتری میجویند جز خدا ناشناسان دروغ گویی نمیباشند و خدا ازکار ایشان بیزار است .
کسانیکه باگوشه نشینیها و بیهوده کاریها بخدا نزدیکی میجویند جز گمراهان تنبل نمیباشند خدا ایشان رادشمن میدارد .

کسانیکه سختیهابخود میدهند ودم ازرسیدن وپیوستن بخدا میزنند جز تیره دلان خدا ناآگاهی نمیباشند وبا این کار خود ازخدا هرچه دورتر می گردند .

اینست آنچه درباره خدا باید گفت. اینست پاکدینی و رستکاری . جز این هرچه هست گمراهیست .

مایه بیدینی جهانیان پیرایههاییست که کسانی بدین می بندند .

دوباره می گوییم : دین دریافت هاییست که درنهادهرآدمی نهاده و هیچ کس نمی تواند خود را ازآنها بیگانه بگیرد . ولی ازانجا که بدآموزانی دست در دین برده پندار ها و گزافههای خرد ناپذیری را بران می افزایند اینست که کسانی ازدین رمیده بیزاری ازآن میجویند.

امروز که اندیشه ها پاشیده گردیده وهردسته ای راه دیگری پیش گرفته وازآنسوی ملیونها کسان زشاهراه رستگاری بر کنارشدهاند چارهجزاین نمی باشد کهمادین راستین رانشانداده پیرایهها و گزافه هارا ازآن دور گردانیم وازاین جهت است که بارها باین موضوع می پردازیم .

کسانی که خدارا شناخته ودر بند دین می باشند یا کسانیکه برای جهانیان آسایش وخرسندیآرزو دارند باید دراین کوشش یاوریازما دریغ ندارند واز نبرد با گمراهیها بازنایستند .

ما هرانچه می گوییمدلیلهابر راستی آن یادمی نماییم . با اینهمه اگر کسانیایرادهایی بگیرند ویاپرسشهایی نمایند پاسخ از ایشان دریغ نخواهیم گفت .

در پایان گفتار دوباره می گوییم : دین درختیست که ریشه آن دریافت آدمیان ومیوهآن رستگاری وخرسندی جهانیان می باشد .

گواهی های دیگران

این در را به پیشنهاد برادر گرامایهٔ خود آقای سلطان زاده باز می کنیم و مقصود از آن مقاله‌هاییست که گاهی در روزنامه‌های اروپایی نوشته شده و ترجمهٔ آنها بروزنامه های فارسی می آید و این مقاله ها گفته‌های چند سال پیش مارا تایید مینماید .

اضافهٔ تولید

تغییرات زندگانی

عدهٔ معدودی از اشخاص متوجه انقلابی که امروزه در مقابل چشم آنان در شرایط حیات فعلی رخ میدهد میباشند و علت آن نیز یك اثر جدیدی است که همان اضافه تولید در جمیع نقاط دنیا میباشد این قضیه بقدری غیر مترقبه و ناگهانی پیش آمد نمود که هیچکس تا موقع حدوث آن از این پیش آمد و نتایج و اثرات آن اطلاعی نداشت آری این مسئله نیز مانند سایر وقایع مهم زندگی بشری بدون انتظار وکاملا غیر مترقبه پیش آمد نموده و بافراد هیئت های اجتماعیه حمله‌ور گردید .

افکار بشر در مدت هزاران سال تماماً متوجه تهیه مایحتاج خود بود . جمیع فعالیتها و اقدامات در گرد این محور دور میزد . حیات آنان متکی به رسیدن محصولات و یا ورود یکبار گندم بود . یك خشك سالی یا یك قحطی باعث مرگ هزاران افراد بشر میگردید .

تمام مهاجرتها و مسافرتها برای پیدا نمودن زمین های حاصلخیز بود .

این وضعیت تا مدت زمانی که بدورهٔ امروزی مامنتهی میشود طول کشیده و در آن وقت ناگهان تغییر نمود . اضافه تولید در جمیع نقاط پیدا شده و ممالك مختلفهٔ عالم در زیادی محصولات غرق گشتند کشفیات جدیده درعلوم و صنایع متدهای جدید کار کودها ـ فسفاتهای قوی و ماشینهای جدیده و یك سلسله زیادی از همین عوامل بطرز باور نکردنی بدبختی بشر را باعث گردیدند .

در طی چند سال تولید محصولات بقدری زیاد گردید که امروزه هیچ نوع مصرفی قادر به جذب آنها نخواهد بود . این اضافه تولید که امروزه حکم

قحطی های سابق را پیدا نموده و باعث عدم تعادل امور زندگی خواهد شد و قطعاً اگر امر بهمین منوال باقی بماند عالم را غرق خواهد نمود. مثلا درنتیجهٔ این اضافات قیمت اجناس بحدی تنزل یافته که امروزه هرصاحب متاعی وزش باد مشقت را در اطراف گوش خود بخوبی حس مینماید. این‌جادوگر محیل یعنی اضافه تولید بطوری زنجیر های خودرا بدست و پای عالم‌پیچیده که هرگز امید رهائی وخلاصی از آن نمیرود.

پارهٔ را عقیده بر آن است که مقادیر معتنابهی محصولات را معدوم نموده وبا این طریقهٔ بچه‌گانه‌و کودکانه تا حدی‌بلای عمومی را تخفیف‌دهند.

آری افراد بشر در طی سنوات عدیده فقط وفقط بتولید وتکثیر پرداخته و در این قضیه (بدون آنکه هرگز فکری برای مصرف آن بنمایند) بقدری اسراف و زیاده روی نمودند تا وضعیت فعلی پیش آمد نمود.

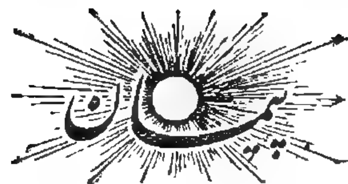
بشردراین جنبش وحرکت سریع که عبارت از تغییر راه تولید بودهرگز فکری به تغییر راه زندگی ننموده است.

از وضعیات امروزی‌میتوان تصور نمود که مسئله اضافه تولید بعدها امری طبیعی بوده و همواره ابناء بشر از آن خواهند نالید این درد را دیگردوائی نخواهد بود. قحطی ها و خشکسالیهای ایام پیشین موقتی بودند ولی این فزونی راکه چون قحطی میماند پایان واختتامی نیست وبرای ابد مقدارتولید از مقدار مصرف افزون و زیادتر خواهد بود.

بالاخره بشر تاب مقاومت اضافه تولید را نیاورده و روزی این جانور درنده اورا پاره خواهد نمود. هیچگونه سد - دیوار - مانع و رادعی در مقابل او تأثیر نداشته و او همه را شکست داده و مغلوب و مقهور سرپنجهٔ تیز و خشمگین خویش خواهد نمود.

برای بشر فقط یک راه حل میماند و آن تغییر وضع زندگی است ولی‌آیا این تغییرچگونه باید انجام گیرد ؟؟؟؟ محققاً این تغییرات روزی‌صورت خواهند گرفت ولی وضع و حالت جدید آنراکه میداند ؟ ؟ ؟.

از مطبوعات خارجه (از اطلاعات برداشته شده)



بخش آزاد

سال سوم　　شماره دوم

اسفند　　۱۳۱٤

کافنامه

بیاد آن دوست خجسته نیکو

این دفتر را نوشته برانسر بودم برای جناب آقای عبدالله بهرامی که کنون را در بران نشیمن دارند بفرستم تا گواهی باشد که مهربانیها و نیکی‌های ایشان را فراموش نکرده‌ام و رشته دوستی را همچنان استوار دارم کنون آن‌را در پیمان بچاپ میرسانم .

کسروی

بنام پاک آفریدگار

در این هنگام که در ایران جنبشی درباره زبان فارسی برخاسته و کسانی میخواهند این درخت کهن را بار دیگر سرسبز و بارور گردانند یکی از بهترین راههای این کار همانا پیشوندها و پسوندهارا (۱) که بجای رگهای آندرخت میباشد زنده گردانیدن است .

زبانهای آریانی که فارسی ما نیز یکی از آنهاست رست آنها از دو راه است : یکی بهم پیوستن کلمه ها . دیگری افزوده شدن پیشوند یا پسوند بکلمه‌ها . بعبارت دیگر کلمه های نخستین یك زبان بسیار اندك میباشد ولی سپس ازراه بهم پیوستن دو یا چند کلمه و یا بدستیاری پیشوند و پسوند شماره کلمه‌ها چندین برابر می گردد . چنانکه درفارسی چه بسا که از یك کلمه ده کلمه بیشتر پدید می آید و من اینك مثالی یادمی کنم:

(۱) دو کلمه ایست که بجای prefix و Suffix زبانهای اروپائی بکارمیرود

«راه» که کلمه‌ای درفارسی است ازو کلمه های آینده پدید میآید :
راهرو راهنما راه شناس راهبر راهزن راهدار خانه راهوار شاهراه همراه گمراه بیراه راهگذر راهگذری راهنمون راهی راهسپار چهار راه سرراه راه آورد ودیگر مانندهای اینها.

هر زبانی که روی بمردن می گزارد نخست راههای رست را گم می کند وسپس کم کم روی بنابودی می گزارد. زبان ایران نیز در این چند قرن که گرفتار درآمیختگی باکلمه های عربی بوده نیروی رست آن بسیار سست گردیده وازجمله پیشوندها وپسوندها برخی از آنها فراموش گردیده وازمیان رفته وبرخی که بازمانده بسیار کم بکار میرود ونویسندکان وگویندکان کم بآنها می پردازند.

کسانی اگر در نگارشهای امروزه باریک‌بین شوند خواهند دید که نویسندکان کمتر آگاهی از پیشوندها و پسوندها دارند و دستور بکار بردن آنها را می شناسند و از اینجاست که بیشتر عبارتهای ایشان نکوهیده وزشت است. مثلا عبارت «غیر قابل تحمل» که ترجمه یك عبارت اروپاییست وامروز درنگارشها وگفتگوها رواج گرفته اگر پاس شیوهٔ زبان فارسی رانگاهداریم باید بجای آن «برنتافتنی» گفت که بسیار ساده تر وآسانتر میباشد. آن ترجماتی که عبارت «غیر قابل اشتعال» رابکارمیبرد اگر آگاهی درستی اززبان فارسی داشت بجای آن کلمه «نسوزا» یا «نسوز» می گفت که هم ساده تر وهم روشنتر است. ازاینگونه مثالها فراوان میباشد.

مقصود آنکه در کوششهایی که امروز درزمینه زبان فارسی کرده، میشود باید یکی هم بپیشوندها وپسوندها پرداخت ومعنی های آنهارا روشن گردانیده راه بکار بردنشان رانشانداد.

بویژه که امروز بیشتر نویسندگان سر و کار بـاترجمه دارند و بکلمه های نوینی نیاز پیدا میکنند و بهترین راه برای پدید آوردن این گونه کلمه‌ها و نامها بکار بردن پیشوند و پسوند و یا بهم پیوند کردن کلمه هاست .

ازاینجا نگارنده میخواهم در این دفتر یکی ازپسوندهای فارسی راموضوع گفتگو گردانم وآن پسوند «کاف» یا «هاء» است که بآخر کلمه های فارسی می‌آید. زیرا درچندسال پیش که باین پسوند توجه نمودم آنرا حرف شگفتی یافتم که ازیکسوی تاریخچه درازی دارد وازسوی دیگر معنی های فراوانی را دربر گرفته است و اینست که بجستجو درباره آن برداخته یکرشته آگاهی هایی بیاندوختم که در این دفتر خواهم آورد .

و چون اصل پسوند «کاف» است که سپس شکل های دیگری پیدا نموده چنان که این شرح را خواهـم سرود ، از اینجا دفتر را «کافنامه» نام نهادم

این دفتر گذشته از فایده های دیگر . این یك فایده را هم دربر دارد که خوانندگان بدانند فارسی برپایه این می‌باشد واگر ازراهش درآییم خواهیم توانست آن را یکی از توانگرترین زبانها گردانیم واز نیازی که‌امروزبزبانهای اروپائی یاعربی پیدا کرده‌ایم‌دامن رهاسازیم

تهران — کسروی تبریزی

بخش یکم

تاریخچه پسوند

همه میدانیم که بسیاری از کلمه های فارسی درآخر خود هاء دارد. هائیکه نوشته شده ولی درخواندن و گفتن کلمه صدا از آن درنمیآید، چون: فرشته سایه نامه جامه رشته استره پیوسته تشنه گرسنه ناله خنده خامه چامه هنگامه دایه دروازه ماده مایه خشکه تره سبزه پنبه وصدها بلکه هزارها ماننداینها.

نخست باید دانست که در پهلوی که زبان دوره اشکانیان و ساسانیان بوده بجای این هاء در آخر کلمه ها کاف آورده می شده است. عبارت پائین ازکار نامه اردشیر بابکان که یکی از باز مانده های زمان ساسانیان است آورده می شود.

« ار دوان شکوفت سهست و گوفت انکار گو آسوبار دوگانك دانیم برآن ورك چیه‌سژیت بوتن »

معنی آنکه : « از دوان شکفت می نمود و گفت انکار که سواره دوگانه را بدانیم آن بره که می سزد بودن » گواه برسر دو کلمهٔ « دوگانك » و « ورك » است که امروز ما بجای آنها « دوگانه » و « بره » می نویسیم.

سپس گویا در آخرهای زمان ساسانیان بوده که این کاف تبدل یافته و « گاف » گردیده که درجنوب « جیم » آورده می شده‌است،

این نکته را باید دراینجا باز نماییم که درزمان های باستان در میانه شمال وجنوب ایران برسر صدای پاره حرفها اختلاف بوده . ازجمله نشانه‌های این اختلاف برسر سه‌حرف تاامروز بازمانده که دراینجا یادمیکنیم

۱ – بیشتر شین های شمال در جنوب سین می شده است . از اینجا

بجای « فرستادن » که از آن جنوب بوده در شمال « فرشتن » گفته میشده که کلمه « فرشته » یادکار آن میباشد .

نیز «رشتن» و «ریسیدن» که هر دو امروز هم بکار میرود آن یکی لهجه شمال واین یکی لهجه جنوب بوده ·

«شمیران» و «شمیرام» و «شمیرم» که درشمال نام یکرشته آبادی هاست درجنوب بجای آن‌ها «سمیران» و «سمیرم» را می یابیم (۱)

۲ ـ بجای «زاء» های شمال بیشتر در جنوب « دال» آورده میشده چنانکه « دانستن » که لهجه جنوب است مـا بجای آن در لهجه آذری « زونوستی » داریـم . همچنین در بیشتر لهجه هـای کهن شمالی از کردی و زبان جهودان همدان و مانند اینها بجای دال زاء بکار می رود .

نیز « داماد » که لهجه جنوب‌است مادرسمنانی آنرا «زوما» میبینم .

۳ ـ بیشتر گـافهای شمال در جنوب جیم می گردیده · چنان که « گهرام » و « گهران » که درشمال نام یکرشته آبادیهاست (۲) درجنوب بجای آن «جهرم» راداریم .

همچنین گاف پسوند که گفتیم درآخرهای ساسانیان جانشین کاف بوده درجنوب آنرا «جیم» برزبان میرانده‌اند . دلیل این سخن گذشته از آگاهی هایی که ما از راه زبان شناسی داریم و یاد کردیم اینکه تازیان که درهمان زمان ارتباط باایران یافته سپس هم بایران درآمده‌اند

---

(۱) شمیران در ایران و این پیرامونها نه‌یکی دوجا بلکه‌تا آنجا که ما شمرده‌ایم بیش ازبیست جا بوده وهمه آنها سردسیر است . درجنوب هم گذشته از سمیرم میانه اسپهان و فارس سمیرانی هم در خود فـارس بوده که اکنون نیست . دراین باره « دفتر نامهای شهرها ودیه ها » دیده شود .

(۲) دراین باره نیز بدفتر نامهای شهرها ودیهها برگشت شود .

در بسیاری از کلمه های فارسی بجای گاف پسوند «قاف» گزارده اند و بایستی این کار را بکنند زیرا گاف را در زبان خودشان ندارند. چون: یلمق دلق خندق جوزق روذق ومانند اینها. ولی در برخی از کلمه‌ها بجای آن «جیم» آورده‌اند واین نیست مگر آنکه خود ایرانیان آن را باجیم می گفته اند واینان که آن حرف‌را در زبان خود دارند دیگر نیازی به تغییر آن ندیده‌اند وبدانسان کلمه را بزبان خود آورده اند. چون: فالوذج نموذج لوزینج تاختج فیروزج شاهدانج ومانند های اینها.

بعبارت دیگر تازیان هر کلمه ای‌را که اززبان مردم شمال شنیده اند چون آخر آن گاف بوده که آنان درزبان خود ندارند آنرا تبدیل کرده اند ولی کلمه هایی راکه ازجنوبیان گرفته‌اند چون آخر آنها جیم بوده که درزبان عربی هست ازاینجا آنرا بحال خود نگاهداشته اند. اینکه کسانی هر کلمه‌راکه‌باجیم می‌یابند «معرب» می پندارند بنیاد درستی ندارد وراستی‌چگونگی آنست که ما گفته ایم.

باری پسوند مدتها این حال راداشت که در شمال گف بود و در جنوب جیم ولی براینحال نیز نپایید وپس اززمانی گاف یاجیم تبدیل به «هاء» یافت چنانکه در بسیاری از گافهای دیگر این تبدیل روی داده است.

سپس هم چون «هاء» حرف آهسته ایست و صدای بسیار نرمی دارد کم کم صدای آن از میان رفت و بحال امروز افتاده و هرگز صدایی ازآن برنمیخیزد و تنها اززبر حرف پیشین است که بودن آن دانسته می شود.

آذری که زبان کهن آذربایجان بوده و شاخه ای از فارسی بشمار میرود وتاچند قرن پیش درسراسر آذربایجان رواج داشته تا کم کم از

میان رفته و ترکی جای آنرا گرفته در آن زبان گویا پیش از کاف الفی آورده میشده و اینست که امروز که کاف و جانشین آن (هاء) از میان رفته بجای زبر در کلمه های آذری الف دیده میشود . چون : آستانا آستارا آشکارا میانا بهدانا وماندهای آن که فراوان است وامروز درزبان تبریزیان بکار میرود .

ازیك عبارت یاقوت درمعجم‌البلدان پیداست که این حال درششصد سال پیش نیز درآذربایجان بوده نه تنها امروز هست . زیرا او درباره « خونج » که آبادی در میانه عراق وآذربایجان بوده و بگفته حمدالله مستوفی همانجاست که امروز کاغذ کنان نام داده شدمینگارد : « خود بومیان خونا میخوانند » .

در شهرهای جنوب هم گاهی بجای کاف یا جانشین آن (هاء) واوآورده میشود . همچون یارو کسو پسرو وماننداینها . کلمه « گردو» نیز از این شمار است چنانکه سپس یاد آن خواهیم کرد . ولی ما نمیدانیم آیا این واو تبدیل از گاف یاجیم است چنانکه گاهی درکلمه های دیگر این تبدیل روی داده ویادرآنجا نیز پیش از گاف الفی آورده میشده واین واو جای آنرا گرفته‌است . بهرحال این یقین است که درباره کلمه ها واو بجای پسوند کاف بکار میرود .

گاهی نیزمیانه پسوند کلمه «چیم» افزوده میشود . چون : سراچه درباچه بازارچه کمانچه خوانچه دولابچه تیمچه باغچه طپانچه باچه بیاچه دولچه و بسیار مانند های اینها . پیداست که در پهلوی بجای «چه» «چك» بوده است .



پرسش — پاسخ

پرسش :

میدانید سابقا مملکت ایران را در اروپا باسم (پرس پرش پرسیا) که معنی همان پارس را دارد مینامیدند و زبان فارسی‌را هم بترتیب فوق‌زبان پارس میشناختند حالیه‌که مملکت ایران را (ایران) و زبان فارسی را نیز زبان ایرانی میگویند اگر در داخلهٔ ایران‌هم ادای کلمهٔ زبان فارسی یاپارسی ملغی و بجای آن زبان ایرانی نامیده شود اشکالی خواهد داشت یا خیر .

هامبورک ع · هدایت شمالی

پاسخ :

ما اشکالی نمی‌بینیم و بلکه آنرا سودمند و ستوده می‌شناسیم . چه‌بگمان‌ما خود ایرانیان پیش از زمان اسلام چنین نامی را برای زبان خود نداشتند . پس از اسلام‌چون عرب ایران را بنام « فارس » مینامید و زبان ایران‌را « اللسان‌الفارسی » میخواند این نامگزاری میان خود ایران هم رواج گرفته وگرنه‌بنیاد دیگری نداشته وکنون بهتر رها کردن آن میباشد .

***

پرسش :

۱ — اکنون‌که بجای مدارس ابتدائی و متوسطه وعالی باید واژه‌های (دبستان ، دبیرستان ، دانشگاه) بکار برد ، آیا در پارسی واژه‌ئی که آرش این هرسه واژه را فراگیرد داریم یا نی؟ چنانکه در زبان تازی‌واژهٔ (مدرسه) چنان است و هرسه را فرو میگیرود . باری امروز که در پارسی هریله را نامی گذارده‌اند چنین واژه بسی بایستنی است و باید باشد .

۲ — به پندار من‌بجای واژهٔ (کپیه) واژهٔ (گرته) نیکوتر از(نسخه) است بلکه آرش این جز آرش آن و نتوان بجای آن بکارش برد . و شاید بجای (نسخه) واژهٔ (نویسانده) خیلی خوب باشد . و نیز واژهٔ (رونویس) همانا به‌آرش و بجای (سواد) است نه بجا و آرش (نسخه)

ف . فراهانی

پاسخ :

در زمینهٔ گفتهٔ نخست پرسش شما بجاست و باید ماکامه‌ای را هم‌دربرابر « مدرسه » داشته باشیم چنانکه کسانی کلمهٔ « آموزشگاه » را برای این معنی پیشنهاد میکنند ولی بگمان من‌چنین نیازی نیست زیرا دبستان که تا چندی‌پیش بجای مدرسه بکار میرفت و بهرگونه مدرسه گفته میشد هنوز آنمعنی را از دست نداده و نخواهد داد و چه بساکه معنای نوینی که به‌آن داده اند پس از دیری از میان برود وکلمه جز بمعنای دیرینی خود بکار نرود . کنون هم که این معنی هست باز میتوان کلمه رابمعنای دیرین‌بکار برد وباید هم‌برد.

در باره پرسش دوم کلمه « گرته » را درجایی ندیدم و نمیدانم شما آنرا ازکجا برداشته‌اید بهرحال‌کلمه ناشناسیست و نمیتوان آنرا پذیرفت و اینکه فرقی میانهٔ « کپیه » و نسخه گزارده‌اید مقصودتان روشن نیست . ما فرقی میانهٔ آن‌کلمهٔ اروپایی با این‌کلمه عربی نمییابیم وهردو را بیکمعنی می‌بینیم. اما اینکه بجای « نسخه »کلمه « نویسانده » را بکار بریم نمیدانم پیش میرود یا نه . « رونویسی » نیز چنانکه بمعنای سواد بکار میرود بمعنای « نسخه » نیز می آید .

پرسش :

کلمه‌هایی که پیمان بکار میبرد غالباً غریب و نامأنوس است و بارها دیده شده مورد اعتراض مخالفین واقع میشود . از جمله اخیراً در بارهٔ کلمه های آینده‌مباحثه‌پیش آمده ازاینجهت خواهشمندام بهرکدام اگرشاهدی درنظر دارید ذکر نمایید آن‌کلمات اینست : فیروزی – خرسندی – همداستان – خسقو- گزین – پراکنده – خودکامگی که در شماره آخری بکار برده‌اید .

م ۰ ع

پاسخ :

ماکلمه هایی را که بکار میبریم بیشتر آنهارا ازشاهنامه و پاره کتابهای دیگر برداشته ایم . در زمینه زبان باید پیروی از مردم آن زبان نمود و از پیش خودکلمه پدید نیاورد مگر در جایی که‌کلمه‌ای از پیش نبوده باشد-

آن چندکلمه که یادکردهاید همگی در شاهنامه بکار رفته وما اینک شعرهایی را بگواهی می آوریم .

فیروزی‌را ما بمعنای موفقیت وظفریت می‌آوریم و باین‌معنی فردوسی‌میگوید:

گرایدونکه فیروزگردم بجنگ　　کنم روی گیتی برارجاسب تنگ

خرسندی‌را گاهی بمعنای آرامش‌دل و سعادت بکار میبریم و گاهی‌بمعنای قناعت . معنای نخست معروفست ودفتری در پهلوی بنام «داروی خورسندی» هست که مقصود از آن نشان دادن راهیست که مایه آرامش دل وخوشی و خرمی باشد . در معنای دوم فردوسی میگوید :

تو مخروش و بر داده خرسندباش　　بگیتی درخت برومند باش

همداستان را بمعنای موافق و هم عقیده بکار می بریم . در این معنی فردوسی می گوید :

کنون کهتر شاه هندوستان　　بباشی نباشیم همداستان

خستو یاخستوان بمعنای معترف یامقر آورده می‌شود . فردوسی‌میگوید:

ز آزوفرونی بیکسو شویم　　بنادانی خویش خستو شویم

گزین کردن را بجای انتخاب بکار میبریم . درشاهنامه میگوید :

ز آخر گزین کرد اسب سیاه　　گرانمایه خفتان و رومی کلاه

پراکنده‌را بمعنای منتشرومعروف می آوریم . درویس‌ورامین میگوید :

پراکنده شد اندر شهر نامش　　زدایه نامه‌ای شد نزد مامش

خودکامگی را بمعنای استبداد در شاهنامه ودیگر کتابها بکاربرده‌اند ولی کنون جای آن را دریاد نداشتیم و اینست گواه آن را بشماره دیگری حواله می دهیم .

***

پرسش :

۱ — بجای‌کلمات (راجع بموضوع .....) چه کلمات فارسی را استعمال میکنید ؟

۲ — در بین فرهنگهای فارسی کدام یکی جامع و لغات مستعمل را در بر دارد ؟ .

۳ — در زمینهٔ رواج زبان فارسی در آذربایجان که یکدفعهٔ دیگر از طرف علاقمندان یادآوری شده است و پیداست که آرزوی شما وهر ایرانی با حقیقتی اتخاذ یك دین و زبان و آئین زندگی است چیزیکه هست نه تنها از برای نیل باین آرزو بلکه بامقایسهٔ تحصیلات یکنفر محصل آذربایجانی با محصل فارسی زبان و پی بردن اینکه زبان ترکی چگونه آذربایجانیها را در عین ایرانیگری بزبان ایرانی بیگانه نموده است زود تر بعنی در شماره های امسال پیمان عنوان بنمائید - با اعتقاد کاملی که بموثر بودن گفتار آقای کسروی هست من و تمامی آذربایجانیها براین پیش آمد سپاسگزار خواهیم بود .

نمایندهٔ ثبت کرمان ابوالقاسم حبشی

پاسخ :

۱ — بجای کلمه های « راجع بموضوع .... » عبارت « در زمینه » یا « در باره » یا « در پیرامون » را بکار میبریم .

۲ - فرهنگهای فارسی که در دست است چندان تفاوتی با هم ندارند بلکه بیشتر ایشان رونویسی از هم میباشد اینست فرقی میانه آنها نمی توان گزاشت و چون گفتگو بمیان آمده ناگزیریم بگوییم همه این فرهنگها غلط های بسیاری را در بردارد و اینست که بنوشته های آنها اطمینان نیست . ما در اینجا مجال شمردن غلطهای آنها را نداریم وگرنه میدیدیم چه لغزشهای شگفتی رویداده . بنیاد فرهنگ نویسی در ایران برشعر بوده . باینمعنی چون شاعران کلمه های دشواری را که توده نمیفهمیده بکار میبرده اند کسانی خواسته اند آن کلمه ها را گرد آورده معنای هریکی را روشن گردانند از اینجاست همیشه شاهد از شعر می آورند و بسیار دیده شده که کلمه ای را که در شعری بکاررفته از روی گمان تنها برای درست کردن معنای آن شعر تفسیر نموده اند . مثلا درفرهنگ سروری ازاین عبارت در شعر خاقانی « زوبین کرده ماکانی » چنان پنداشته ماکان نام شهریست که بیشتر ابزار مردم آنجا زوبین میباشد . ولی ما جایی یا شهری را با این نام نمیشناسیم . ماکان پهلوان مشهوری از دیلمان بوده وسپر و زوبین و زره اوعنوان مثل را پیدا کرده .

از اینگونه لغزشها بیشمار است . گذشته از لغزشهایی که از راه نارسایی الفبا پدید آمده مثلا بتازگی فرهنك کوچکی در تبریز چاپ شده و در آنجا کلمه های بسیاری را بمعنای « خربزه » می آورد که از جمله آنها « آبخوست » می باشد . با آنکه آبخوست بمعنای جزیره است و این اشتباه از نارسایی الفباست که « خربزه » (نام میوه معروف) با « جزیره » (نام خشکی میان دریا) جز در نقطه تفاوت دیگری با هم ندارد .

اینست بفرهنگهای امروزه اعتبار نتوان کرد و پس ازاین هم باید انجمنی از دانشمندان زبان شناس برای نگارش یکفرهنك برپا کرده شود و اینان باید زبان پهلوی و نیمزبانهای بومی و پاره زبانهای همسایه را از عربی و ترکی و ارمنی بشناسند وگرنه آن فرهنك نیز همپایهٔ این فرهنگها خواهد بود .

۳ - در باره زبان آذربایجان ما بارها گفته ایم و دو باره میگوییم باید همه آذربایجانیان این کوشش را بکار برند که ترکی از آنجا بر کنده شود و فارسی همه آنجا را فرا گیرد . آن زبانی که شما در باره بازپس ماندن شاگردان دبستانها یاد کرده اید خود زیان بزرگی می باشد . گذشته از آن دوگونگی زبان میانه مردم آذربایجان و دیگر گوشه های ایران جز مایه نا مهربانی با یکدیگر و دلسردی از هم نمیباشد و چه بسا که رشته برادری و یگانگی را از هم بگسلد . آری ما برآنیم که در ایران باید جز یکدین و یك آیین نباشد و در این راه کوششها میکنیم و در اینجا پوشیده نمیداریم که دورنگی زبان گاهی زیانش کمتر از دیگر پراکندگیها نیست . وانگاه در صدها سال که ترکی در آذربایجان و خمسه و آن پیرامونها رواج گرفته و فارسی را از میان برداشته مردم غیرتمند اینجا دامن فارسی را رها ننموده و همیشه در نگارشهای خود آن را بکار برده اند . پس از مشروطه در سایه پارهٔ پیش آمدها کسانی بر آنسر بودند که کتاب وروزنامه ترکی در آذربایجان چاپ نمایند و چندین روزنامه هم با این زبان آغاز شد و از آنسوی روزنامههای قفقاز بفراوانی در آذربایجان رواج گرفت ولی آن روزنامهها همه نا انجام ماند و این روزنامههای قفقازی نیز پیشرفت نکرد و اینها نبود

مگر درسایه دلبستگی‌مردم آنجا بزبان فارسی و پیداست که امروز آن‌دلبستگی بیشتر میباشد و هرگز این نخواهد بود که آذربایجانیان جز بفارسی نگارش نمایند . پس با اینحال باید بکوشند زبان سخن گفتنشان راهم فارسی گردانند زیرا این‌کار بسیار سختی است که توده‌ای بازبانیکه سخن نمیگویند نویسندگی نمایند ومیتوان گفت کمتر پیشرفت درآن‌کار پیدا کرده و کمتر لذتی ازخواندن و نوشتن می‌یابند . گذشته از همه اینها امروزه فارسی ابزارکار ماست و ماهمیشه امیدواریم بااین زبان بزرگترین سودی‌را بجهان برسانیم آیا برادران آذربایجانی دراین آرزو و کوشش با ما همدستی نمینمایند ؟.

***

پرسش :

۱ — چرا مهنامه پیمان ، ازبکار بردن تمام علامات اعجامیه خودداری‌میکند.

۲ — مجله کاوه ، همزه اردی‌بهشتماه را بر خلاف مصطلح عموم بافتحه مینویسد ، چگونه است ؟

۳ – مرداد ماه صحیح است یا امردادماه ؟

٤ — مهنامه پیمان پیر می فروش را ملا حزقیل معرفی کرده ملاحزقیل کیست ؟

صاین قلعه - پرسنده‌ای

پاسخ :

۱ - چنانکه در دیگر عادتها وکارها دراین باره نیز ما آنچه را پسندیده است و ما نیاز بان داریم گرفته چیزهای ناسودمند وآنچه راکه بی‌نیازهستیم رها می‌کنیم . نشانه‌هایی که اروپاییان در نگارشهای خود بکار میبرند پاره‌ای از آنها هم پسندیده است و هم در نگارشهای فارسی نیز جای بکار بردن دارد ما اینها را پذیرفته‌ایم . از جمله یك نقطه برای آخر جمله‌ها و دونقطه در آغاز جمله‌هایی که باز گفته میشود یا مانند این و نشانه پرسش و شگفت. این چهار نشانه را ما بکار میبریم . ولی آن نشانهای دیگر ما نیازی بانها نمی بینیم و اگر هم در زبانهای اروپایی یکسودگی را دربر دارد در فارسی پاك بیهوده و بیجاست . اینست که آنها را بکار نمیبریم .

۲ – از کتابهای پهلوی هم چنین برمی‌آید که «اردیبهشت» نخست با زبر همزه گفته میشده از اینجا کار مجله کاوه بی‌پایه نیست ولی باندیشه ماچون

امروز کلمه را با پیش همزه میخوانند بهتر است که از اصل هزار سال‌پیش آن چشم بپوشیم وپیروی از زبان توده نماییم .

۳ — در باره مرداد ماه نیز پاسخ بالایین را میدهیم بعبارت دیگر اصل کلمه با همزه بوده ولی امروز جهتی برای بکار بردن آن نیست .

۴ — ملاحزقیل کس خاص نیست . درزمانهای پیشین میفروشی را جهودان یا ترسایان یا زردشتیان میکردند واینست میفروش بایستی یکی از اینان باشد ما برای مثل ملاحزقیل راکه یك نام از نامهای جهودانست یاد کرده ایم .

پرسش :

میخواستم منشاء خبری راکه جدیداً در باره جراید و روزنامها نوشته اند بدانم میگویند بطوریکه رئیس هیئت نجوم ... پیش بینی کرده در آینده‌بسیار نزدیکی کره ماه منهدم و قطعه قطعه شده مانند حلقه زحل دور کره زمین را فرا گرفته و از این رو ماهمیشه مهتاب خواهیم داشت .

چوماسرا - پیله‌ور

پاسخ :

این موضوع چه از دیده علم هیئت وچه از دیده دین و خداشناسی مانعی ندارد . این کره ها همواره بیکحال نبوده و نخواهد بود . چیزیکه هست پیش بینی‌کردن چنین چیزی دلیل میخواهد و تنها بگمان و گزافه نمیتوان آنرا پذیرفت . درروزنامه های فارسی که آن خبر را نوشتند یکی هم‌گفتاری در زمینه جهت و دلیل آن از روزنامهای اروپایی ترجمه کرد که من آنرا هم خواندم ولی دلیل روشنی ندیدم . از سوی دیگر از اینگونه گزافگوییها از اروپاییان فراوان دیده شده . بلند پروازیهاییکه تا ده سال پیش در بارهٔ سفر بکره مریخ و مانند آن داشتند امروز بیجا بودن آن دانسته شده . نیز خبرهایی‌راکه در باره بهم خوردن ستاره دنباله‌دار هالی با زمین دربیست و اند سال پیش در جهان شهرت دادند فراموش نکرده‌ایم . اینست که تنها بگفتن اثری باورنیست باید دید دلیلش چیست ؟ .

(از صفحه آینده (۱۰۵) باز مانده یادداشتهای تاریخی بقلم آقای خانبهادر آغاز میشود وسرفصل آن فراموش شده گزارده نشده)

در این میان ساخلوی ایرانی در بهله دوچار پریشانی گردیده عربها آنانرا محاصره کرده مجبور بتسلیم ساختند ولی بیشتری از آنها کشته شدند (۱). سپس ایرانیان که گرد صحار بودند ناگزیر شدند از محاصره دست کشیده به جلفار پس بروند

در همان هنگام که ایرانیان درعمان باین تیره بختیها گرفتار بودند کارکنان اسطول آنها نیز نظر بنرسیدن حقوق و کمی آذوقه ناراضی و آزرده بودند و از این رو بسی از آنها گریختند و آنهائی که مانده بودند دیگر هیچ دل بجنگ نمیدادند ـ نتیجه طبیعی از وضع همین بود که عربهای حوله وعمانیان بهخلیج دست یافتند ودزدی دریایی رواج یافت وتاچندی آذوقه ساخلوی ایران درجلفار بواسطه کشتیهای انگلیسی فرستاده میشد ـ در اوت ۱۷۳۸ کشتی شرکت هندی « روز » نامرادو « غراب » عربی گرفته و افسران و دریا نوردان را تهدید کردند که اگر بار دیگر آذوقه برای ایرانیان بردند آنها را میکشند (۲) تقریباً درهمان روز ها عربها برباسیدو (باسعیدو) که در جزیره قشم است تاخته شهر را تاراج و همه ایرانیان آنجا را نابود ساختند ـ ونیز اخبار بدی از بحرین به گامبرون رسید که عربها ایرانیان را که در قلعه بودند محصور ساخته اند (۳) اما در اواخر آن سال عربها میان خودشان جنگیده بسی ناتوان گردیدند و در ژانویه ۱۷۳۹ دسته کشتی ایران عربهارا شکستی بسزا داد و امیرالبحر آنان از انفجار فورخانه تلف گردید ـ (٤) (٥)

---

(۱) بدجر ص ۱٤٤ (۲) روزنامه گمرون ۲٦ ژوئیه
(۳) ایضاً (٤) ایضاً (٥) مکتوب از گمبرون بلندن مورخ ۳۱ مارس ۱۱ آوریل ۱۷۳۹ (در جلد ۱٥ سجلات کارخانه)

در مارس ۱۷۳۹ تقی خان به گامبرون بر گشته اوامر قطعی یافته بود که بجنك عربها بپردازد و « حکم اکید داشت که مسقط را باخاك یکسان سازد ». مگر ممکن نبود درعمان اقداماتی بشود زیرا نخست تقی خان‌را پیش از آنکه سفر کند از گامبرون احضار کردند تاشورشی را که در کوهکیلویه برخاسته بود از میان بردارد (۱) و در اواخر آن سال که شورش خاموش شده بود فرمانی از نادر باورسید که با سپاهیان خشکی و دریایی خود بهسند برود. (۲) شکست این لشکر کشی بدانجا انجامید که نادر تقی خان را به نادر آباد طلبید تا از رفتار خود توضیح بدهد. (۳)

تا دوسال دیگر کاری درسواحل عرب ازپیش نرفت و تنها بهمین اکتفا کردند که استیلای اندکی مانند کجدار و مریض بر جلفار داشته باشند. شورش‌سختی دراسطول ایران دست‌داده ودراوت ۱۷٤۰ دریا نوردان کشتی ها را برای خود گرفته و برخی بساحل عرب و برخی بجزیره قیس‌رفتند واین جزیره دردست اعراب هواخواه‌بود. (٤) در آغاز سال ۱۷٤۲ بود که ایرانیان بر شورشیان و سرکشان عرب چیره گردیدند زیرا کشتی های بزرگتری را بواسطه شرکت هند

(۱) مکتوب از گمبرون بلندن مورخ ٥‌٠١‌٥ واین مضمون درآن درجست : — « امید واریم این‌قضیه یا حادثه دیگر بیگلر بیگی‌را ازبازگشت و لشکر کشی بر مسقط جلوگیری کند زیرا بی‌گفتگو آن کشور بدبخت را نابود میسازد »

(۲) تاریخ نادری ص ۳۱۱ و نیز کتاب آثر بخش دوم ص ۱۷ را ببینید (۳) روزنامه گمبرون اشاره میکند که « در مورد این لشگرکشی کمال بدرفتاری وبیوقوفی بظهور رسیده‌بود » — نیزتاریخ نادری ص ۲۱٤ را ببینید که چندان آگاهی از این لشگرکشی نمیدهد —

(٤) روزنامه گمبرون در چندین جا باین سرکشی اشاره میکند —

شرقی بدست آورده و بکار انداخته بودند ـ دراین میان شورشیان نیز گزند بزرگی یافته بودند زیرا دو تا از کشتیهای آنها در طوفان بر خشکی افتاده بود ـ گذارش عمان بار دیگر برای مداخله ایرانیان سازگار بود زیرا سیف‌بن سلطان باز نظر بطرز زندگیش و بیقیدی باحکام قرآن ، بسیاری از رعایا را آزرده دل ساخته و در فبراویه ۱۷٤۲ دشمنانش آشکارا سرکشی کردند ـ و در شانزدهم آنماه چنان چیرگی یافتند که سیف را معزول و عموزاده اش سلطان ابن مرشد را بجای او انتخاب کردند ـ سیف ، بشیوه پیشین از ایرانیان یاری جست و تقی‌خان پاسخی موافق باو داد

عربهای هواله که از ایرانیان فرمان نمیبردند بسوی سلطان بن مرشد و هوا دارانش گرویدند ولی ساخلوی جلفار بیرون شتافت و در اوریل عربها را درخسب شکستی کمر شکن داده شیخ رحمه را نابود و پانصد نفر را اسیر گرفت (۱) در ماه ژوئن مدد مهمی بـه ساخلوی جلفار رسید اما درماه نوامبر آینده بود کلبعلی خان (۲) برادر زن نادر ، که بسرداری گرمسیرات گماشته شده بـود بساحل عرب عبور کرد ـ سه هفته بعد ، تقی‌خان خودش نیز آمد (۳) این

---

(۱) روزنامهٔ گمبرون ۱۹/۳۰ آوریل و بخش دوم از کتاب آنرص ۱۶۹ - تقی خان همینکه مژده را شنید فرمانی به گمبرون فرستاد که هزار تومان از « بانیان » های آنجا بگیرند و بعنوان جایزه بساخلوی جلفار بدهند ـ « بانیان » ها از این کاربتنگ آمده تهدید کردند که ازگمبرون بیرون میروند ـ

(۲) پدر کلبعلی خان بابا علی بیك ابیوردی بود که یکی از دخترانش نخستین زن نادر ومادر رضا قلی میرزا شد ـــ پس ازآنکه این زن بمرد نادر دختر دیگر بابا علی بیك ، گوهرشاد نام را بزنی گرفت واین زن مادرنصرالله میرزا و امامقلی میرزا بود ـ

(۳) روزنامهٔ گمبرون ۲۰ نوامبر و ۱ دسامبر

هنگام دستهٔ کشتیهای ایران توانائی گشته و چهار فروند جهاز تازه که از سورت خریده بودند بر آن افزوده شده بود و سپس نیز بر نیروی آن افزودند زیرا سیف دو کشتی را بجلفای ایران خود تسلیم کرد و گذشته از اینها یك کشتی دیگر را از فرانسویان خریدند (۱) - بیکلر بیگی همینکه با سیف بن سلطان دیدن کرد معاهده ای با اوبست و متعهد شد که امامت را باو برگرداند بشرط اینکه سیف سلطهٔ ایران را بپذیرد (۲) - پس از آن مخالفین بر سلطان بن مرشد و هوا خواهانش تاختند. هنگامی که کلبعلی خان و بخشی از لشگر ایران گرد اگرد صحار بود، تقی خان وسیف بن سلطان از راه دریا بمسقط رفتند وهمینکه پیاده شدند تقی خان دید هر چند کسانش را میگذارند که بدلخواه خود در شهر گردش کنند امانهارا ازدخول بهباروهای جلالی ومراتی باز میدارند واز این رهگذر آزرده گشت زیرا باروها در دست کسان امام سابق (سیف بن سلطان) بود - اما تقی خان مردی کارآمد بودومینماید که چنین راه وروشی را از سیف بن سلطان منتظر بوده است چون میدانست که امام سابق بشرابخواری خو کرده . میگویند خمی از شراب شیراز را در کشتی بیرقدار خود آورده (۳) و همینکه سیف تقی خان و افسرانش را در باروی مرانی مهمانی کرد بیکلربیگی خم شراب را بمیزبان خود ارمغان داد وسیف وسر کردگانش پیاپی ازآن نوشیده مست خرست شدند - در این میان که سیف وسر کردگان اوبیهوش

(۱) سرگذشت خریدن کشتی فرانسوی را در بخش دوم ص ۱٦٦ کتاب آثر ببینید (۲) کتاب گیلین بخش یکم ص ٥۳٦ و آثر بخش دوم ص ۱٦۳ (۳) کتاب نیبهر ص ۳۰۰

افتاده بودند تقی خان بی هیچ رنج وخونریزی بارو را بکف خود در آورد - اما باروی دیگر همچنان در دست عربها مانده و مادامی که بیگلربیکی بر آن دست نیافته بود نمیتوانست لاف بزند که مسقط زیر فرمانش آمده است - اینست که تقی خان مهر امام را بکف آورده فرمانی بنام امام نوشته که فرمانده باروی جلالی باید سپاهیان ایران را باندرون راه بدهند - فرمانده عرب نیز باور کرد که فرمان از جانب سیف فرستاده شده ووی خودش آنرا مهر کرده ودروازه را برروی تقی خان باز کرد - هنگامی که سیف بن سلطان بهوش آمد دید کاراز کار گذشته وحلفای ایرانیش برهمگی مسقط دست یافته اند - (۱) چون کوشش او بهیچ جا نمیرسید ونمیتوانست ایرانیانرا از بارو بیرون فرستد این بود که نیت کرد بهمدستی ایرانیان بماند تا امام سلطان ابن مرشد را از میان بردارند - درتمام این مدت ، محاصره صحار درکار بود وحکمران آنجا ، احمد بن سعید نامی ، مردانه پایداری کرده از درمدافعه درآمد وچنانکه پس ازاین می بینیم همو خانواده آل بوسعید را بنیاد نهاد -

تقی خان وسیف بن سلطان برسر سلطان بن مرشد تاختند واو کوچیده بپشتیبانی صحار میرفت - همچو مینماید که سلطان بن مرشد از میان صفوف محاصرین گذشته وباحمد بن سعید پیوست مگر تقریباً

(۱) کتاب نیبهر ص ۳۰۰ و۳۰۱ و کتاب گیلین بخش یکم ص ۵۳۷ را ببینید که شرحش اندکی فرق دارد - در ۱۸ فروایه دولت ایران بنمایندە شرکت هندوشرق در گمبرون خبرداد که بیگلربیگی مسقط را گرفته ولی انگلیسیها باور نمیکردند که تقی خان پاکبازی کرده زیرا وکیل شرکت این سخن را بر راپرتش افزوده بود که « میگویند بیگلربیگی در پنهان با غلامان امام سازش کرده و باروها را بکف آورده » —

در همان آن که میخواست بر دشمن بازد کشته گشت (۱) . میگویند سیف بن سلطان از مرگ سلطان بن مرشد بسی افسرده و از کارهای خود که مرزوبومش را این اندازه ویران ساخته پشیمان گردیده از دوستان ایرانیش جدا شده در رستاق گوشه نشین گشت و چندی پس از آن زندگانی را بدرود گفت . (۲) با اینکه سلطـان بن مرشد نبود احمد بن سعید در کارزار مردانه پایدار ماند و در ماه مارس امیـد محصورین فزونتر گردید زیرا چشم زخم سختی بایرانیان رسید. دو هزار نفر از لشگریان ایران بیغما گری رفته وباغنایم فراوان بر میگشتند وشب هنـگام در دره ای پیاده شده بودند . نـگهبان درستی نـگماشته بودند و از اینرو قشونی از عرب بر آنهـا شبیخون برده بسیاری از ایشانرا بکشتند وتنها چند نفر زخمی رهـائی یافته کلبعلی خان را از سر گذشت آگاه نمودند (۳)

پنج هفته بعد ، اخباری به‌کامبرون رسید که ایرانیان گزندی‌سخت‌تر یافته اند ولی سپس آنرا تکذیب کردند (٤) . درژولیه احمد دید که آذوقه اش دارد تمام میشود وچون امید بهبودی میدید ناچار بدشمنان

(۱) کتاب گیاین بخش یکم ص ۵۳۸ ــ درست معلوم نشده که آیا سلطان بن مرشد بدینسان کشته شد یا هنگامی که میخواست از میان سپاهیان ایران گذشته به صحار برود اودا کشتند . داستان سلیل بن رازق در زمینهٔ این جنگ درست مینماید

(۲) کتاب گیاین بخش یکم ص ۵۳۸ و سلیل بن رازق (بدجو) ص ۱۵۰

(۳) روزنامهٔ کمبرون ۲و۱۳ آوریل ۱۷٤۳ .

(٤) روزنامهٔ کمبرون ۸و۱۹ مه . شاید همین اشاعه بوده که آنر را گول زده‌وسبب شده بنویسد که ایرانیان نا گزیر شدند دست از محاصره بکشند (بخش دوم ص ۱۸۱) . اینرا باید دانست که آنر در ۹ مه ازبصره سفری شده بر گشت

توانایش تسلیم گردیده شروطی آبرومند باآنها بست . بدینسان صحار در کف افتاد ولی هفت هشت ماه پایداری کرده وسه هزار کس از لشگریان آنانرا نابود ساخته بود - (۱) احمد بن سیف ، همچنانکه‌در جنك آزمائی توانائی ودلاوری نشان داده بود در سیاست نیز کاوآمد بود وباندازه ای خود را نزد تقی خان مقرب ساخت که نه‌تنها مشارالیه ویرا برحکومت صحار برقرار نهاد بلکه بحکومت بر که نیزمنصوبش ساخت (۲) . در روزنامه کامبرون نوشته شده که قرار بود سه هزار وپانصد داوطلب را بعربستان بفرستند تاجای کسانیکه در صحارودیگر جاها نابود شده اند بکار برخیزند و «شاه فرمان داده که همینکه کناره دریا را بچنك آورند در داخله‌آن کشور بروند و گمان میرودچنین عزم دارد که همگی آن مرز وبوم را بگیرد ولی درهنگامی که بچنین کاری می‌پردازد کشور خودش‌را نابود میسازد زیرا چیزی‌جز بدبختی وبیداد ومردم آزاری در این جاها دیده وشنیده نمیشود و هر روزه خراجی از مردم میگیرند و پیش از آنکه یك مالیات پرداخته شود دیگری‌را برآنها میاندازند» (۳) . دراین هنگامه عاقبت جنك میان ایران وترکیا دست داد وبا اینهمه نادر از عزم خود در بارهٔ عمان چشم‌نپوشید وتنها برخی از اسطولش را در اوت ۱۷۴۳ (٤) از صحار

(۱) روزنامه کمبرون ۲۱ ژولیه و ۱ اوت

(۲) کتاب نیبهر ص ۳۰۱ کتاب کیلین بخش یکم ص ٥۰۸ سایل بن رازق (بدجو) ص ۱٤۹ و۱٥۰ - (۳) روزنامه کمبرون ۲۱ ژولیه و ۱ اوت

(٤) روز نامهٔ کمبرون ۲٤ اوت و٤ سپتامبر ۱۷٤۳ — نیت نادر این بود که اسطول خودش را دربوشهر تقویت دهد و باقوای خشکی بربصره بتازد - کشتیهای صحار البته دیر رسیده نتوانستند باقشون همدست شوند و ظاهراً قوای دریائی ایران درآن هنگامه چندان دستی نداشته —

برداشت و گونه هیچ بخشی از سپاهش را در عربستان باز نطلبید تا بر قشونش در بین‌النهرین بیفزاید - از چندی پیش میان تقی خان و کلبعلی خان در عمان دشمنی سختی دست داده و هر یك دیگری را نزد نادر متهم میساخت و سر انجام نادر فرمانی فرستاده کلبعلی خان را احضار و محمد حسین خان قرقلو را بجایش بسرداری گماشت - (۱) همچو مینماید که شاه زود پس از آن بیکلربیگی را فرمود که بنزد او بشتابد (۲) سردار جدید در اکتبر به کامبرون رسیده و فوراً از راه صحار به جلفار سپری گشت - در آغاز دسامبر محمد تقی خان بدانجا رسید و پس از چند روز کلبعلی خان انجا آمد - یك ماه بعد بیکلربیگی شورش کرد و از ساحل بشیراز رفت و پیش از رفتنش فرمان داد کلبعلی خان را که از همدستی او در شورش سرباززده بود، خفه کرده و نعش وی را در چاهی بیداختند - (۳) ظاهراً تقی خان از پیشرفت خود در مسقط مغرور شده بود (٤) و گمان میکرد که نظر بنفوذی که در فارس و ریاستی که بر اسطول دارد میتواند با نادر از در ستیزه بر آید - شورش تقی خان از موضوع این مقاله خارجست و همین بس که بگوئیم این سرگذشت تا چندی افکار نادر را از عمان منصرف ساخت - سپس نیز که آتش شورش خاموش شد نادر بجنك ترکها پرداخته و دیگر تاب و توانی نداشت که بکارهای دیگر دست بزند و از اینرو اگرچه ساحل وی

(۱) سرگذشت میرزا محمد شیرازی ص ۱۶ ، پرفسور سعید نفیسی نسخهٔ خطی ازاین سرگذشت دارد و سوادی از آنرا لطفاً برای نگارنده فرستاده - تاریخ نادری ص ۲٤۹

(۲) تاریخ نادری ص ۲٤۹ — در روزنامهٔ گمبرون میان سپتامبر ۱۷٤۳ و ژانویه ۱۷٤٤ اشاراتی چند از رفتار شك آمیز تقی خان شده وقضیهٔ احضار ارا در آغاز سپتامبر نگاشته اند (۳) روزنامه گمبرون ۳۰ سپتامبر ۱۷٤۳ و ۱۰ ژانویه ۱۷٤٤ (٤) کتاب بیمبر ص ۳۰۱

عمان را بر نداشتند اما مددی هم برای آنها نفرستادند .

از سوی دیگر احمد بن سعید زیرك کوتاهی نکرد از این سر گذشتها سود بردارد . یکی از شروط احمد باتقی خان این بود که احمد باجی مرتب بنمایندگان ایران در مسقط بپردازد ولی بعداز سفر تقی خان احمد از پرداختن خودداری کرده بهانه‌اش این بود که وسیله ای برای ارسال آن بمسقط ندارد . این بود که سرکردگان ایران در مسقط تهیدست مانده از پرداخت حقوق سرباز ناتوان بودند وبسیاری از لشگریان گریختند (۱) اقدام دوم احمد این بود که سرکردگان ایران دربرکه را باین بهانه نزدخود طلبید که‌میخواهد باآنها گنکاش کند و چاره ای برای فرستادن باج بمسقط اندیشد . سرکردگان نیز باکشیکچیان معدودی ببرکه رفتند واحمد آنها را دستگیر کرد . سپس بمسقط شتافته ساخلویان ایران را پیام داد که تسلیم شوند وپیشنهاد کرد که اگر بخوشی تن در دادند پول بانها میدهد وگرنه آنهارا بزندان میفرستد . ایرانیان که بی‌سردار مانده وآذوقه و پول نداشتند و هیچ امید نمیرفت که مددی از عراق بدانها برسد بیشترشان تن در دادند . میگویند احمد برخی از آنهارا بکشت و دیگران را گذاشت که بکشور خود برگردند . (۲) بدینسان احمد برساحل از صحار گرفته تامسقط دست یافت وزود پس ازآن برهمگی عمان فرمانروا گشت وتنها جلفار ماند که ایرانیان توانستند چندین سال نگاهش بدارند. (۳)

(۱) کتاب نیبهر ص۳۰۲ (۲) ایضاً ص۳۰۳ . (۳) مندرجات روزنامه گمبرون نشان میدهد که تا سال ۱۷۴۸ کشتیهائی که سرباز و آذوقه حمل داشتند گاهگاهی بجلفار فرستاده میشدند .

احمد بدینسان مرز و بوم خود را از چنگ فاتحین درآورده و سپس پاداش خود را از هموطنانش در خواست کرد و همینکه قاضی بزرگ را بنزد خود خواسته از او استفسار کرد چندان دشوار نبود که خود را بامامت بر گزینند و میگویند این انتخاب در پایان سال ۱۷٤٤ دست داد (۱) تاانجاکه پای ایران درکار بود جنگهای عمان خسارتی بس بزرگ بود زیرا سپاهیان بسیاری در آن هنگامها نابود گردیدند و خود بیشتر از آنها از گرسنگی و ناخوشی زندگیرا بدرود گفتند و گمان میرود که شمارهٔ مردگان به بیست هزار میرسید - این فداکاری بزرگ چندان برای ایران سودمند نیفتاد و عمان نیز از این جنگهای بی گزند و پریشانی یافت مگر نتیجه این شد که خانوادهٔ یعربهٔ نابکار از میان رفت وآل بوسعید بجایشان قرار گرفتند و تا امروز بر مسقط فرمانروائی دارند . (۲)

علت عدم پیشرفت نادر درعمان این بود که سپهسالاری را بتقی خان واگذار کرد واین مرد ازحیث اداره فاسدالاخلاق واز جنبه سپاهیگری بیکاره بود واگر نادر سر کردهٔ نظامی کار آمد درستکاری را ، مانند طهماسب خان جلایر گماشته بود بی گفتگو عمان زود فرمانبردار میشد وبسی کمتر از سپاهیان نابود میگشتند .

نتیجه کنجکاوی دوست دانشورم این بود وچنانکه خواننده می بیند

(۱) کتاب گیابن بخش یکم ص ٥٤٢

(۲) سعیدروت در مقاله اش « خانواده آل بوسعید درعربستان وافریقای شرقی » (مجله آسیای مرکزی جلد ۱٦ بخش ٤ ص ٤۱۹) میگوید که همچنانکه خانوادهٔ یعربه پرتوگالیهارا راندند وخود فرمانروائی یافتند آل سعید نیز ایرانیان را از میدان بیرون کرده بفرمانروائی رسیدند

او خیلی رنج برده و بسی کتابهـا را زیرورو کرده است . یکی از نویسندگان زبردست مصر نیز شرحی در بارهٔ عمان (درقرن‌اخیر) نگاشته که خواندنیست ولی چون اکنون‌سخن بدرازا کشیده همان بهتر که مقاله‌را بپایان‌رسانیم وتحقیقات دانشمند مصری‌را بوقت‌دیگر واگذاریم. درخاتمه از آقای سردنیسن‌راس که اجازه دادند این مقاله را (که در ماه نوامبر آینده در مجله مدرسه مطالعات شرقی طبع میشود) ترجمه ونشر کنیم سپاس می گذارم محمد بصره تیرماه ۱۳۱٤

در باره « گَل »

از کلمه« گل » که در شماره آخرین پارسال گفتگو کرده و نگارش آقای نوری وزیری را در این باره آوردیم سپس نوشته هایی در بارهٔ آن از آقایان فراهانی و کشناسی رسیده که اینك در اینجا می‌آوریم .

آقای فراهانی مینویسد :

در شماره ۱۱ و ۱۲ سال ۲ درپاسخ پرشش نوری وزیری واژهٔ« گل» را نگارش فرموده اید . این واژه « گل » را با زبر گاف در فراهان ما نیز بکار میبرند . چون : بچه گل ، پسر گل ، دختر گل ، گاو گل ، بز گل . و گویا کوچك شدهٔ (گله) و بآرش گروه و (جماعت) هم باشد . و نیز گویند : چون گنجشگها گل گرفته اند باران خواهد آمد (سخنی‌است از راه فالگوئی در میان روستائیان بکار است) یا : پسر بادختر گل‌نمیگیرد ، یا : بچه ها با هم گل گرفتند ، یعنی انجمن و(اجتماع) کردند .

آقای کشناسی مینویسد :

در صفحه ۷۲۰ شماره ۱۱ آبانماه ۱٤ سال دوم پیمان در بارهٔ گل که در زبان‌الوار وعشایر مصطلح است پرسش شده بود . از آنجائیکه نگارنده آشنایی و ارتباط بسزا با الوار و عشایر شمال جنوبی و جنوب و شمال

غربی دارد وخود نژادم از طوایف فولادوند (بختیاری چارلنگ) است شرح درست این دوحرف‌را درپایین‌مینگارد :

این دو حرف مطلقاً هنگام ادای (تثنیه و جمع) بکار برده میشود . و برای‌مثال مینگارد . بجای مردان . مردگل . زنان یازنها زنگل «اولادها یا اولادان » اولادگل (این لغت باافتی که در آذربایجان بکار بردهمیشود چندان تفاوت و مغایرتی ندارد زیرا زمانیکه‌گفته میشود اولاد گل باید قبلا منظور خودرا فهمانیده باشد که اولاد های چه‌کسی یا چه خانواده‌ئی یعنی گفته میشود اولادگل‌خانه حسن : که شامل تمام بچه ها و کودکان خانه‌حسن خواهد بود) و همچنین در بارهٔ سایر موجودات هنگام ادای جمع و تثنیه لفظ‌گل بکار برده میشود . دربارهٔ حیوانات : گاوان : گاوگل . گوسفندان گله . برهها . بره‌گل . خران . خرگل‌کما اینکه در دهات نیز در باره جمع حیوانات لفظ‌گل‌گفته میشود . لیکن این‌ازچه زبان وازچه زمان واز چه کسان در میان عشایر الوار واکراد ایران باز مانده وچرا شادروان‌فردوسی دانشمند یا دیگران در این باره اشاره نکرده‌اند آگاهی درست ندارد — همسنگ (گل) درسراسر عشایر مذکوره لفظ (کل) هم بکار برده میشود ولی‌گفتیم (گل بگاف فارسی در بارهٔ تثنیه وجمع هر انبوهی بکار میرود) اما (کل باکاف عربی) تقریباً (اسمیست یعنی عمومیست برای شناختن‌خاص) و در بارهٔ هرچیز یگانه ، و زورمند ، و تنومند و ستبر . یا قوی‌دل . یا جنگجو . یا متمول و اینگونه بکار برده میشود . گمان نگارنده اینستکه کهاین‌کلمهٔ‌کل (بفتح کاف و سکون‌لام) جای نشین‌کلمهٔ (یل) است‌یا خود آنکلمه است‌که بواسطه مرور زمان و تخفیف و تغییر وکثرت‌استعمال (بویژه چون هر عشیره وطوایفی دراداء تجویدکلمات لحن مخصوصی‌دارند) ممکنست یاء اورا بدل بکاف‌کرده اند : ودیگر دلیل آنکه امروزه هم‌بیشتر ده خدایان دهات وکدخدایان محلات شهرها را کلانتر خطاب میکنند وحال آنکه‌کلانتر نباید باشد . بلکه یلانتراست (یعنی یلان‌است برای شناختن‌برتری او نسبت بدیگر یلان حروف تاء ورا را در آخر آن اضافه‌کرده اند مثل اینکه اکنون هم‌کلمه تر فزونی را نشان میدهد) .

در پیراهون تاریخ آذربایجان

کسانی از خوانندگان پیمان می گویند : « اینکه در دیباچه بخش دوم تاریخ آذربایجان نام حاجی رسول آقا صدقیانی و دیگران را برده ایدکار بسیار بجاست . یکدسته جوانمردان از سر وجان گذشته وآن همه زیان و رنج بردند این خود مایه خوشنودی خداست که از آنان یاد کرده شود . ولی بهتر است که نامهای کربلائی علی مسیو وآقا جعفر آقا گنجه وآقامیرزامحمود اسکویی وحاجی رحیم آقا بادکوبچی آقامیرزاحسین واعظ وحاجی اسماعیل آقا امیرخیزی وآقاشیخ اسماعیل هشترودی وآقا کریم اسکندانی وآقاشیخ علی اصغر قره باغی نیز برده شود که از پیشاهنگان آن راه بودند ومدتها باجان ودل می کوشیدند . بیچاره شیخ علی اصغر دانسته نشد بکجا رفت وچه بلائی برسرش آمد. آقای معین الرعایا یکی از کسانیست که گذشته از کوششهای چندین ساله دارایی خودرا در این راه از دست داد . زیرا در جنگهای سال ۱۳۲۶ خانه وحجره تجارتی او هردورا تاراج نمودند وآنچه درمدت سالهای دراز اندوخته بود همه را بردند . پس ازهمه یاد میرزا ابوالحسن حکیم را باید کرد که در روزهای نخستین اسلامیه بیچاره را گرفتار نموده وبه تهمت بابیگری بکشتند . باآنکه بیچاره قرآن در بغل خود داشت وسوگندها خورده از آن تهمت بیزاری می جست .

کنون که یادی از آن روزها بمیان می آید باید این نامهارا فراموش نساخت . یکی هم ختائیان که نام برده اید ایشان درجرگه مشروطه خواهان نبودند . مگر مقصودتان اشاره بزیانهائی باشد که در جنگ با روسیان دیدند » (۱)

---

(۱) خلاصه یادآوریهاییست که دوسه کسی از خوانندگان نموده اند

می گوییم : کسانیکه‌نام برده‌ایم برخی از ایشان‌را در تاریخ نام‌برده‌ایم وبرخی دیگر را درجای خود نام خواهیم برد. بااین‌همه از یادآوری شما خوشنودیم . زیرا بسیار کسان باهمه کوششهائی که کرده‌ورنجهائی که‌برده‌اند نامهای ایشان برزبانها نیفتاده وچه بسا که‌ما نیز آنان‌را نشناسیم این تاریخ که ماهی نگاریم نارساییهای بسیاری را دربر خواهد داشت و این بر خوانندکان است که به بر داشتن آن نارسایی ها بکوشند ویاد آوریها ازما دریغ نکویند .

هرچه‌هست این‌را باور بکنید که مارا غرض از نگارش این‌تاریخ جز نشان دادن راستیها نیست وهمی خواهیم جانبازیها و نیکوکاریها که کسانی نموده اند و دلیرهائی که از فرزندان این آب وخاك سرزده و هریکی مایهٔ سرفرازی ایرانیان می باشد بتاریکیها نیفتاده واز یاد ها در نرود واینکه گاهی نکوهش این وآن را می نگاریم ازناچاریست . زیرا درتاریخ باید بدرا بدنوشت ونیکرا نیك .

آری کسانی از ما خواهند رنجید ولی چه می‌توانیم کرد ؟! آیا می‌توان پرده بروی راستیها کشید واز نشاندادن نیك وبد بازایستاد ؟!

درباره ختائیان چنانکه‌خودتان می نگاریدمقصود اشاره بآن گزندها و خانه بربادیهاست که درداستان جنك‌روس ومجاهدان بهره آن‌خاندان گردید . آیا آن همه زیان که این خاندان در راه ایرانیگری بردند درخور آن نیست که‌درتاریخ یاد کرده شود ؟!

گزارش شرق و غرب

۱ — اعدام محمد ولی اسدی

پیش آمد ناگوار مشهد را در شماره های پارسال پیمان یاد کرده ایم . پس از آن دولت دنباله جستجو را رها ننموده درباره جهت و باعث آن پیش آمد رسیدگیهایی مینمودند تا در آذر ماه گذشته نتیجه را اعلام و باعث را بسزای خود رسانیدند و ما چون این گزارشها را بعنوان تاریخ در پیمان گرد می آوریم و در شمارهٔ گذشته که بایستی این حادثه را نیز نگاشته باشیم فراموش کرده ایم اینك آن را در اینجا یاد نموده و تلگرافی را که از مشهد رسیده و در روزنامهای یکم دیماه چاپ شده بهمان عبارت های خود میگذاریم :

مجازات مسبب حقیقی غایله مشهد

بعد از رفع غائلهٔ مشهد از طرف شهربانی آن جا برای کشف و تعیین مسبب ومحرك اصلی قضیه بازجوئی هائی دقیق شروع و در نتیجهٔ بازجوئی های لازمه که مدتی جریان و ادامه داشته است و مدارکیکه بدست می آید معلوم میشود مسبب اصلی غائله مزبور محمد ولی اسدی بوده ، لذا مشارالیه جلب و تحت بازجوئی قرار گرفته اعتراف مینماید ، پس از تکمیل بازجوئیها دوسیهٔ امر که از مدارك مکشوفه و اعتراف خود او تنظیم وتدوین شده بود بدیوان حرب تسلیم و نظر باینکه محمد ولی اسدی مسبب اصلی قضیه بوده واین اقدام خائنانه وفجیع مشارالیه باعث قتل ومجروح شدن یك عده سرباز و پاسبان در راه انجام وظیفه گردیده و نیز چند نفر مردمان عوام هم که آلت دست و اجرای مقاصد سوء مشارالیه واقع شده بودند مقتول ومجروح میگردند . محکمه در نتیجهٔ رسیدگی بدوسیه امر مشارالیه را محکوم باعدام و حکم صادره روز ۲۹ آذر (پریروز) ساعت هفت صبح اجراء میگردد .

۲ — جنك ایتالیا و حبشه

چندی است که اخبار جنك ایتالیا و حبشه سایر حوادث جهانی را تحت شعاع خود گرفته و چشم تمام ملل باین نقطه از جهان متوجه گردیده است

چگونگی اوضاع جنك همه روزه بوسیلهٔ بی‌سیم پارس در جراید منتشر و همه از حوادث میدان جنك اطلاع دارند خلاصه اخبار این یکماهه عبارت‌از زد و خورد های خونینی است که بدفعات بین سربازان ایتالیا و حبشه اتفاق افتاده و هر یك از طرفین نتیجه را به فتح و فیروزی خود انتشار داده‌اند چنانکه در جنك بزرگی که اواخر ژانویه در جبههٔ جنوب رخ داده و چندین روز ادامه داشت ایتالیائی ها مدعی ظفر گردیده و کشته‌گان حبشی را ده هزار اعلام نمودند ولی اخبار واصله از آدیس آبابا حاکی بر این است که ایتالیائی ها شکست بزرگی یافته ۱۷۰۰ نفر کشته ۱۸۰۰ اسیر داده‌اند و ۱۰ توپ سنگین و ۱۰۰ مسلسل چندین تانك و بسیار غنائم دیگر بدست حبشی ها افتاده است بعلاوه حبشی‌ها یك هواپیمای ۳ موتورهٔ ایتالیا را نیز پائین آورده اند!

تشخیص درستی ونادرستی این اخبار برای ما که از میدان جنك فرسنگها دور هستیم چندان آسان نمی باشد ولی از روی‌هم رفته خبر های هردو طرف و از تطبیق نامهای نقاطیکه حوادث جنك در آنجا اتفاق افتاده است میتوانیم یقین بنمائیم که در ظرف این مدت ٤ ماه ایتالیا پیشرفتی که از بیانات نوید آمیز سنیورموسولینی انتظار میرفت نکرده‌است وبا‌که از‌دو ماه پیش باین طرف نیروی ایتالیا در خاك حبشه جلو نرفته و در حال وقفه میباشد و اگر این مثل را که میگویند « پیش نرفتن خود باز پس رفتن است » راست بپنداریم نافیروزی وسختی‌کارایتالیا را تصدیق نموده‌ایم زیرا‌که‌نگاهداری و اعاشه آنهمه سپاه در یك نقطهٔ دور از مرکز که حتی‌آب خوردنی قسمتی از آنها را نیز می‌بایست از راه بسی دور تهیه نمایند‌کار آسانی نه بوده و هر دقیقه توقف یك قدم بسوی شکست برداشتن است. مطابق احصائیه‌های منتشره مخارج این لشکر کشی ایتالیا حد متوسط روزانه به ٤۰۰۰۰۰ لیره سر میزند و اگر این حساب درست باشد در ظرف این چهار ماه گذشته دولت ایتالیا ۵۰ میلیون لیره صرف مخارج لشکر کشی نموده است و هنوز نتیجهٔ که ارزش اینهمه مخارج را داشته باشد بدست نیاورده و خدا می داند که این جنك بچه قیمتی بکشور ایتالیا انجام خواهد گرفت .

حبشیان با همه سختی که میکشند خونسردی را از دست نداده از یکسوی بادشمن نبرد کرده ازسوی دیگر همیشه میکوشندستمدید گی خودرا خاطرنشان جهانیان سازند و چنانکه می‌بینیم در این زمینه پیشرفت بسیار کرده‌اند .

در روزعید نوئل سفارت حبشه درلندن ابلاغیهٔ انتشار داده که ماعین‌مضمون آنرا برای نمونه از خط سیاستی که حبشه درپیش گرفته ذیلا درج مینمائیم :

« مردان وزنان مسیحی وعموم مسلمانان عالم گوش بفریاد برادران‌حبشی بیچاره و بینوا فرادارید در ساعتی که دنیا خوش وقت و خوشحال است ملت حبشی باید جنگ کند بکشد و کشته شود بدون دلیل و علت وبدون سبب ومجوز حقیقی و واقعی جان اتباع را مورد خطر قرار دهد برای این ملت حبشه دست خودرا بسوی خدا و تمام مللی که صاحب دیانت و عدالت و شرافت هستند دراز نموده التماس میکند که از قتل عام حبشی های بینوا و ایتالیائی های بی‌تقصیر جلوگیری کنید ! دنیا بطور حتم یك ملت راهرچند قوی و مغرور باشد میتواند رام کند و از غارت و کشتار باز دارد !

آیا ازیك ملت تنها میترسید ؟ آیا خودخواهی و دیپلماسی کورتان کرده است ؟ ! شمارا بشرافت و افتخارتان سوگند نگذارید یك مرد تنها فریبتان بدهد حبشی ها باکی ندارند از اینکه از استقلال دیرینه خود دفاع کنند ولی نمی فهمند که چطور شده‌است که تمام عالم ازدور نگاه میکنند ونمی‌بینند که یك دولت متجاوز که کاملا مسلح است ملت بی سلاح و بی دفاعی را می کشد و غارت میکند و هیچ اقدامی بعمل نمی آورید ما سال خوش و خوبی برای برادران مسیحی خود آرزو می کنیم واما راجع به‌برادران‌مسلمان خود امیدواریم که این عید مسیحیان بر ایشان نیز خوش و گوارا بگذرد در میان خوشحالی ونشاط وسرور خود بیچارگان وبدبخت ها را فراموش نکنید بطور اختیار و با آزادی‌کامل ادعیه و کمك خودرا نثار بیچاره‌گان و مظلومان نمائید .

اگر هر کس آنچه راکه برخود روا میدارد بر دیگران نیز روادارد صلح و سعادت برای بشریت تا ابد پایدار خواهد ماند . »

خبر های آخری می رساند که جنك در نزدیکیهای تمبین و ماکال ودسی همچنان دوام دارد و لشکر ایتالیا چه از روی هوا و چه بر سطح زمین کوشش های سختی بکار میبرند و چندان بی‌پروایی بخرج میدهند که دیر های زنان تارك دنیا را نیز بمباردمان نموده بر سر دسته های صلیب احمر که از کشورهای دیگر بنام پرستاری از زخمیان بانجا شتافته‌اند گلوله‌میریزند. از آنسوی حبشیان با فشاری نموده نه تنها جلو پیشرفت دشمن را میگیرند به باز گرفتن شهر های ازدست داده هم می کوشند چنانکه در آژانس خبرها در زمینه محاصره ماکال داده میشود .

دوباره میگوییم باآنهمه فرقیکه ازحیث ابزار جنك وفزونی سپاه‌وآمادگی و آراستگی میانه دودسته هست ایستادگی که جنگجویان حبشه از خودنشان میدهند شایسته آفرین میباشد و همانا در سایه همین مردانگی و شایستگی است که بیشتر توده‌های جهان هوادار حبشیان گردیده اند .

آژانس خبر میدهد که بگفته یکمرد راستگویی که از جبهه شمال برگشته سپاهیان حبشه که بمیدان جنك تمبین روانه هستند دست کم ده در صد ایشان زن هستند که رخت مردانه پوشیده اند . این مرد می گوید سربازان همگی شادمان و دل استوار میباشند وتنها از حیث برك و ساز جنگی تنگی دارند.

اینکه‌ما گفته‌ایم شماره کشتگان این‌سو یا آنسورا نمیتوان‌ازروی خبر های خودشان بدست آورد بتازگی خبر آژانس داده که‌درستی آن گفته‌هارا تایید میکند . می گوید اعلامیه رسمی در روم نشر یافته که شمارهٔ کشتگان را از سپاهیان بومی ایتالیا از دهم اکتبر تایکم ژانویه ۸٤٤ تن معین نموده اند ازاینسو درآدیس‌آبابا اعلامیه دیگری باین مضمون انتشار می‌یابد : «اعلامیهٔ اخیر ایتالیا که شماره کشتگان سپاهیان سفید پوست ایتالیا را از آغاز جنك تاکنون ۸٤٤ تن داده این اعلامیه برای گمراه کردن مردم ایتالیا بوده زیرا دسته های حبشی که بدفن کردن کشتگان می‌پردازند بیش ازپانزده هزارایتالی سفیدپوست و۴۱۲۳ سپاهی ازدیگران دفن کرده‌اند » در روم دوباره اعلامیه نشر داده آن خبر رادروغ شمرده‌اند .

موضوع دیگری که در پیرامون جنگ حبشه و ایتالیا جریان دارد گفتگو هاییست که در ژنو در زمینهٔ اجرای مجازات نفت کرده میشود . یك کمیته هجده تنی در این باره تشکیل گردیده و راپورتی نیز بیرون داده . از این راپورت پیداست که اجرای این مجازات باید بهمدستی همه دولتها باشد . از جمله دولت آمریکا باید دراین تصمیم شرکت کند وگرنه نتیجه بیش از آن نخواهد بود که ایتالیا نفت را بقیمت گرانتری بدست بیاورد . پس از آنهم که همه دولتها شرکت در اجرای این مجازات کردند اثر آن در ایتالیا پس از سه ماه و نیم نمایان خواهد بود .

با اینحال دولت ایتالیا رشته دور اندیشی را از دست نهشته از یکسوی میخواهد تا راه باز است نفت خریداری کند و انبار نماید از سوی دیگر میکوشد چیز هایی را که جانشین نفت تواند بود تهیه نماید . چنین پیداست که از این مجازات نتیجه زود رسی دردست نخواهد بود .

۳ - مرگ امپراطور انگلیس و تشریفاتیکه در تشییع آن بجا آوردند

ژرژ پنجم امپراطور انگلیس روز ۲۱ ژانویه ساعت ۴۵-۶ جهان را بدرود گفت از جانب اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی واز زمام داران همهٔ کشورها تلگرافات تسلیت و سر سلامتی بملکهٔ انگلیس مخابره گردید بلادرنگ پرنس دوگال پسر ارشد و ولیعهد بنام ادوارد هشتم بتخت شاهی نشست پس از آوردن جنازه بشهرلندن در روز ۲۸ ژانویه با شکوه زیاد تشییع جنازه بعمل آمد و در ساز خانهٔ کاخ وندسور بخاك سپرده شد .

در این تشییع تاریخی ۶ پادشاه ۲۷ پرنس ۱ رئیس جمهور ۳۳ سفیر کبیر و وزراء مختار حضور داشتند واز طرف دولت شاهنشاهی ایران نیز آقای حسین علاء وزیر مختار لندن نمایندهٔ مخصوص بودند .

ژرژ پنجم پسر ادوارد هفتم امپراطور انگلیس در ۳ ژوئن ۱۸٦۵ در لندن متولد و بعداز فوت آلبر برادر مهتر خود به ولیعهدی برگزیده شد و در روز ششم مه ۱۹۱۰ جانشین ادوارد هفتم پدر خود گردید وروز۱۲

دسامبر ۱۹۱۱ در هندوستان در شهر دهلی با دبدبه و شکوه بسیار تاج گذاری نمود .

ژرژ پنجم ۲۵ سال و چند ماه پادشاهی کرد در نتیجهٔ اخلاق نیکو و سیرت پسندیده و سادگی که درزندگانی داشت محبت ملت انگلیس را چنانکه شایستهٔ پادشاهی است بخود جلب نمود .

٤ – سومین کنفرانس دریائی در لندن

یکی از گزارشات جهان که در پایان ۱۹۳۵ رخ داده کنفرانس دریائی لندن است که از ماه دسامبر تشکیل و هنوز هم بپا بوده و به نتیجه نرسیده است نمایندگان پنج‌دولت دریائی انگلیس – امریکا – ژاپون – فرانسه – ایتالیا بنا بدرخواست انگلیس در اوایل ماه دسامبر در این کنفرانس گرد هم آمده وهر یك از نمایندگان مانند گذشته ها پیشنهاداتی که تنها بسود خودشان میبود نمودند این سومین کنفرانس دریائی است که باعضویت همین پنج دولت تشکیل شده مرتبه یکم در سال ۱۹۲۲ مرتبه دوم در سال ۱۹۳۰ تشکیل یافته بود در این مرتبه سومی نمایندهٔ ژاپون در پیشنهاد خودکه برابری با نیروی انگلیس و آمریکا بود پافشاری سخت نموده و چون پیشنهاد این دولت از جانب دو رقیب‌تام برده مورد قبول نیافت نمایندگان ژاپون ازروز ۱۵ ژانویه کنفرانس دریائی را ترك گفته و ناگانو دریا سالار ژاپون بیانیه صادرنموده وعات کنارهٔ جوئی ژاپون را اعلام کرد وبر اثر کناره جوئی ژاپون از کنفرانس دریائی مستر مونسل نمایندهٔ انگلستان نیز نطق مبسوطی در کنفرانس نموده و اظهار داشت :

ژاپون که در نیروی دریائی درخواست برابری با انگلستان مینماید دلیل و منطقی در موجه بودن این درخواست ندارد زیرا که دولت ژاپون تنها دریك دریا احتیاج بنیرو دارد ولی دولت انگلیس برای نگاهداری وحمایت مستملکات خود در همهٔ آبهای جهان محتاج به نیرو میباشد . بهر حال از نیمهٔ دوم ژانویه باین طرف کنفرانس دریائی بدون اشتراك ژاپون تشکیل و بگفت و شنود و رد و بدل پیشنهادات مشغولند تنها موضوعی که در این کنفرانس

گفتگو میشود اینست تا میتوانند از نیروی دریائی که نگاهداری آن بخش زیادی از بودجه آنها را بکام خود میکشد کاسته و برای آینده نیز پیمانی ببندند که هرکدام ازاین پنج دولت دریائی بفراخور کشورشان نیروی دریائی داشته و بیش از آنچه برای پاسبانی خاك خود نیازمند هستند کشتی جنگی نسازند .

البته این سخن بسیار درست و این کارکار بسیار خردمندانه ایست و بستن این چنین پیمان علاوه از اینکه از جنك و پیکار میانهٔ دول دریائی جلوگیری میکند از سنگینی بودجهٔ که برای نگاهداری اینهمه کشتی‌های جنگی بدوش مردم هر یك از دولتها گزارده شده است میکاهد در این‌صورت چرا کاری باین خوبی انجام نمیپذیرد و در این ۱٤ سال پایهٔ استواری برای این مقصود بس بزرك ریخته نشده است ؟ و پس از ۱٤ سال گفت وشنود و نشست و برخاست هنوز در اول وصف تو مانده اند ؟!

پاسخ این پرسش را باید کسانی بدهند که ازجریانات سیاسی اروپا آگاهی کامل دارند .

٥ – زد و خورد در شرق دور

هنوز جنك ایتالیا و حبشه بپایانی نرسیده ناگهان یکرشته کشاکش و زد و خورد در شرق دور میانه ژاپونیان بامغولستان ودسته های سپاه دولت شوروی رخ میدهد .

این موضوع مقدمهٔ درازی دارد . زیرا از سه سال پیش که دولت ژاپون از انجمن جهانیان بیرون رفت این پیش بینی می شد که اورا قصد های دیگری درکار باشد و در اینمدت همیشه باچین در پیکار بوده وبخش بزرگی را از خاك آن دولت بدست گرفته و از چندی هم با مغولستان به کشاکش پرداخته .

یکی ازجاهای بیمناك که همواره ترس‌برخاستن جنك از آنجا میرود همین شرق دور میباشد . زیرا دودولت ژاپون و روس از سالیان دراز همچشمی با هم داشته و در نهان همدیگر را می‌پایند و چنانکه گاهی در پیمان نیز

نگاشته شده در این چند سال آخر بارها نمایشهای جنگجویانه میانهٔ این دو دولت پیش آمده وهمواره در روزنامها نگارشها کرده میشود .

هم این موضوع در پیمان نوشته شده که در سایهٔ همچشمی و دشمنی که دولت شوروی را بازاپون میباشد دولت شوروی درچند سال پیش با آمریکا نزدیکی جست . از آسوی ژاپون نیز با آلمان که دشمن آشکار روسیان میباشد همدستی ها پیدا کرده . کنون هم از یکسوی کشاکش میانهٔ ژاپون با مغولستان که زیر نگهداری دولت شوروی پیش آمده و چنانکه خبر های آخری میرساند کار بخونریزی نیز کشیده . بلکه چنانکه گفته میشود در سرحد خود خاک شوروی هم یکرشته زد وخوردها روی میدهد که این پیش آمدها باعث شده روزنامهای اروپ بویژه روزنامهای خود شوروی نگارشهایی کنند . از سوی دیگر دولت امریکا از ژاپون گله مندی آغاز نموده پیت نامی از نمایندگان سنا در آن مجلس گفتها بر ژاپون کرده چنین میگوید ژاپون میخواهد درهای چین را بروی امریکا بسته دارد و این کار را میکند اگرچه نیاز بجنگ هم باشد . سپس میگوید ژاپون پیمان شکنی میکند . همو گفتگو از فزونی بودجه جنگی بمیان می آورد . نیز در خبر دیگری گفته میشود امریکا بر بودجه جنگی خود بیش از آن میزانی که در زمان آرامش میتوانست بود افزوده است .

درهمان هنگام درپارلمان فرانسه گفتگو از پیمان همدستی بادولت‌شوروی کرده میشود وچون روزنامهای آلمان را میخوانیم می بینیم این دولت نیز نگرانیها از پیش آمد شرق دور پیدا نموده و به‌آن همدستی فرانسه‌وروس با دیده دیگری مینگرد .

از اینجا میتوان دانست این پیش آمد در شرق دور رشته درازی دارد وتا اروپای غربی ریشه میدواند . ازاینجا نباید آنرا پیش‌آمد کوچکی پنداشت. ما از آنجهت که امیدواریم کشاکش دنباله پیدا نکند در اینجا بهمین اندازه بسنده میکنیم و بشرح زد و خورد ها و خبرهای دیگری نمیپردازیم ولی اگر پیش‌آمد دامنه پیدا کرد در شماره دیگری چگونگی را بازتر و درازتر

ازاین خواهیم نگاشت . دراینجا بهتر است که عبارتهایی را که یکی ازروزنامه های چکوسلواك می‌نگارد بیاوریم . این روزنامه از اهمیت پیش آمدهای این چند روز گفتگو کرده میگوید : حادثه‌هایی که درشرق دور روی میدهد بسیار بزرگتر از آنست که کسانی میپندارند . اینکه ژاپون تلاش بر خاسته پیاپی پیش میرود این کار او سر انجام با منافع انگلیس و آمریکا بر خورد پیدا خواهد کرد . میگوید : پس این پیش آمدها باروپا نیز برخورد خواهدداشت .

این نکته هم در خور توجه است که اگر این کشاکش میانه ژاپون و مغولستان با دولت شوروی پیش رود آیا انجمن جهانیان چه رفتاری را پیش خواهد گرفت ؟ . زیرا دولت شوروی از عضوهای انجمن می باشد وناگزیر در اینهنگام بانجمن شکایت نموده داوری خواهد خواست . واز آنسوی ژاپون یکبار از ژنو وانجمن آن رو گردانست . آیا دراین باره هم باجرای مجازاتها نیاز خواهد افتاد ؟!

۶ – آخرین خبرها

آخرین خبرها که هنگام چاپ این بخش میرسد اینست که هنوز آرامشی در شرق دور پدید نیامده . از آنسوی در میدان افریقا جنگ بس خونین و بزرگی رخ داده و با شکست حبشیان پایان رسیده .

درباره این جنگ آژانس پارس درتاریخ ۲۷ بهمن خبرهای پایین را نشر نموده که ما باعبارتهای خود آنها در اینجا می آوریم :

رم ۱۶ – مارشال با دوکلیو پس از زد وخورد شدید در اطراف ارادام در جنوب ماکال فتح بزرگی بدست آورده است . دستجات ارتش حبشی تحت ریاست راس‌مولوغتا که عدهٔ آنها را ۸۰ هزارتخمین میزنند شکست خورده‌اند تلفات حبشی‌ها ۲۰،۰۰۰ و تلفات ایطالیائیها قریب ۴۰۰ مقتول و ۵۰۰ مجروح بوده است .

ماکال ۱۶ – مارشال بادوکلیو روزنامه‌نگاران را درمحل دیدبانی پست فرماندهی خودش واقعه درکادن پذیرفت مارشال ازخوشحالی غنج میزد واعلام داشت :

شما خوشبختی برای من آوردید این کوه ها روی شکم من با شده بوداموروز پرچمهای ما که پیراهن سیاهان درآنجا نصب کرده‌اند موج میزنند .

شما توانسته اید حرکت جسورانه ودلیرانه ارتش ما را که از جاهای دور حرکت کرده به آرادام رسیده وثابت کردند که سربازان ایطالیائی ساق‌پاهای خوب وهمت عالی دارند تعقیب ومشاهده نمائید .

آسمارا ۱۶ — درجنگ اندرتا که پس ازتصرف ماکال بزرگترین عملیات قوای ایطالیا در جبههٔ شمال محسوب میشود تخمین میزنند که ایطالیائیها کمتر از ۵۰۰ کشته و ۱۰۰۰ زخمی داده‌اند وحبشیها ۵۰۰۰ کشته درمیدان گذاشته‌اند ودرنتیجه این جنگ ایطالیائی‌ها ده‌میل به‌طرف جنوب پیشروی کرده‌اند.

جنگ در دهم فوریه شروع شده ودیروز با موفقیت خاتمه‌یافت وپیراهن سیاهان پرچم ایطالیارا سر کوه امباراادام افراشته کوه امبارادام ۹۰۰۰ پا بلندی و پنج میل پهنا دارد ویک‌مانع طبیعی است که جاده امبالاگی راقطع می کند.

این اولین جنگی بود که سربازان ارتش رسمی حبشه با قوای کاملا مجهز ایتالیا روبرو شدند. فقط سربازان سفید پوست ایطالیائی قریب ۷۲٫۰۰۰ نفر در آن شرکت داشتند ولشکر بومی در احتیاط بود ۲۵۰۰۰ سرباز حرفهٔ حبشه با لباس خاکی رنگ بفرماندهی راس مولوغتا در کوه امبارادام موضع گرفته بودند که ایطالیائیها آنها را از مواضع اشغال شده بیرون کردند تخمین میزنند که ۵۰۰۰۰ هزار نفر دیگر در عقب از قوای حبشه پشتیبانی میکردند توپخانه در جنگ قسمت مهمی را بازی کرده وتوپهای سنگینی تاده میلی گلوله میانداختند دراین عملیات تانگها شرکت نداشتند ورگبارهای روزانه عملیات را مختل میکرد.

اسمارا ۱۶ . مارشال بادوگلیو از فتح خیلی خوشحال شده و بمخبرین روزنامه‌ها گفت که این کوه که مدت مدیدی عقده‌ای روی دل ما بود اکنون مال ما است مارشال توجه مخبرین را معطوف به تهور این مانور نموده که پنج لشکر ایطالیائی ازمراکز خیلی دوردست حرکت کرده وامبارادام را محاصره کرده و ثابت نمودند تاچه اندازه پا وقاب سربازان ایطالیائی قوی است کوه امبارادام مشرف بجاده سوکوتا به تمبین است ونیز مشرف بزمینهای پرآب اندرتا وجاده بزرگ دسی به تمبین است.

ایطالیائیها ادعا میکنند که حرکت دورانی و حمله به‌پهلوی قوای ایطالیارا که راس کاسا در نظر داشت خنثی کرده‌اند افسران ستاد قوای ایطالیا دلیری سربازان حرفه‌ای حبشه را تحسین و تمجید میکنند که توانستند با بمباردمان هوائی و توپخانه که عادت ندارند مواجه شوند حبشی‌ها بطوری خوب خودرا پنهان کرده بودند و هوانوردان ایطالیائی با همه مهارت نتوانستند به بینند که دستجات بزرگی در کوه امبارادام موضع گرفته‌اند ایطالیائیها در کوهها غارهای بزرگ مستحکمی یافتند که‌هزاران سرباز درآنها جا گرفته بودند.

پوزش و آگاهی

۱ ـ کسانیکه پول خودرا تا اول بهمن پرداخته اند یکجلد از کتابهای آقای کسروی‌رامجانی حق دارند بخواهند خواهشمندیم هر کتابی را میخواهند خبر بدهند تابرایشان فرستاده شود.

کتابهای آقای کسروی که اداره پیمان دارد و می‌تواند برای خواستاران بفرستد اینهاست:

۱ ـ شهریاران گمنام	بخش یکم	۵ ریال
۲ ـ «	بخش دوم	« «
۳ ـ «	بخش سوم	۵ر۳«
٤ ـ تاریخ پانصد ساله خوزستان		۷«
۵ ـ تاریخ هیجده ساله آذربایجان	بخش یکم	۸«
۶ ـ آیین	بخش یکم	٤«
۷ ـ «	بخش دوم	٤«
۸ ـ نامهای شهرها ودیه ها	دفتر دوم	۵ر۱«
۹ ـ قانون دادگری		۳«

این کتابها را فروش نیز می کنیم.



غلطی که درست باید کرد

در این شماره در صفحه ۹۳ درسطر ۱٦ درچیدن غلطی روی داده بدینسان که بجای عبارت : « فارسی زبان برمایه ای میشد » باشتباه عبارت « فارسی برمایه این میشد » ودر اثنای چاپ ملتفت شده غلط را درست کرده‌ایم ولی دریك بخشی از اوراق که چاپ شده و گذشته بود غلط همچنان باز مانده اینست خوانندگان در نسخه خود دقت نمایند اگر غلط بحال خود باز میماند آنرا با قلم درست گردانند .

سپاس وخواهش

آندسته از خواستاران پیمان که پول سالانه را فرستاده‌اند سپاس می گذاریم واز آقایانیکه هنوز وجه نفرستاده اند خواهشمندیم هرچه زودتر وجه خودرا بفرستند

بما یاوری کنید بافرستادن اندك پولی که بشما چندان دشوار نیست ولی برای ما مایه آسانی کار خواهد بود

آگاهی

یادگار فردوسی که پارسال همراه پیمان چاپ میشد ازشماره سوم دوباره‌شروع خواهد گردید وچون کسانی بعلت عوض‌شدن مشترکین بهتر میدانند آن را امسال جداگانه چاپ کنیم اگر از شماره سوم شروع نشد جداگانه چاپ خواهیم کرد